

مشروعیت نظام در معرض تردید قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، اگر کارآیی نظام به طور مکرر یا برای زمان درازی از بین برود، ثبات مشروعیت نظام سیاسی در خطر خواهد افتاد.^۱

۵. نوسازی

تعریف دانشواژه نوسازی دشوار است. به طور کلی آن را می‌توان «روندی مبتنی بر بهره‌برداری خردسندانه از منابع و با هدف ایجاد جامعه نو» تعریف کرد. اما جامعه نو چیست. از لحاظ جوامع غربی، جامعه نو به معنی گسست از جامعه سنتی و ایجاد جامعه‌های متفاوت «بر پایه تکنولوژی پیشرفته و روح علم، بر پایه نظری عقلایی از زندگی، رهیافتی غیر دینی به روابط اجتماعی، جانبداری از عدالت در مسائل عمومی، و از همه مهمتر، بر قبول این باور در حوزه سیاسی که دولت ملی باید نخستین واحد جامعه مدنی باشد است. جامعه نو، جامعه‌ای است با این مشخصات: شهرنشینی، باسوادی، تحرک اجتماعی، رشد اقتصادی و وابستگی اجتماعی گسترده. نوسازی نیروی مقاومت ناپذیری است که در گذر زمان بر سراسر جهان و همه تمدن‌ها گسترده خواهد شد. شوارتز^۲، نوسازی را چنین تعریف کرده است: «کاربرد منظم، حمایت شده و هدفدار انرژیهای انسانی برای به اختیار گرفتن عقلایی محیط طبیعی و اجتماعی انسان به خاطر مقاصد گوناگون بشری». رابرت وارده، نوسازی را حرکتی به سوی جامعه نو تعریف می‌کند و به عقیده او مشخصات جامعه نو چنین است: «توانایی بسیار زیاد برای در اختیار گرفتن یا تأثیر گذاردن بر اوضاع طبیعی و اجتماعی محیط و برحسب نظام ارزشی که به مطلوبیت و نتایج این توانایی خویشین است».^۳

بنابراین، مفهوم نوسازی متضمن تغییر اساسی در ساختار، اعتقادات و ارزشهای اجتماعی مردم در همه عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است. جنبه‌های اصلی آن، شهرنشینی، صنعتی شدن، دموکراتیزه شدن، تعلیم و تربیت، و مشارکت رسانه‌هاست. بهترین راه شناخت این مفهوم آن است که به تفسیرهای گوناگون آن نظر افکنده شود: در سطح روانشناختی، نوسازی متضمن تغییر بنیادی ارزشها، ایستارها و انتظارات مردم

۱. برای مطالعه بیشتر درباره مشروعیت، نگاه کنید به: ابوالحسن، پشین، ص ۲۷۶-۲۷۷.

2. Schwartz

3. Robert Ward, «Political Modernization» World Politics Vol. 15, No. 5 (Oct. 1963)

با نگاه به منابع گفته شده پیداست که مشروعیت انتزاع صرف با احساسی اخلاقی نیست بلکه چیزی مرتبط با کل نظام سیاسی است. باوری است که مردم را به قبول آنچه از نظر اخلاقی برای مقامات رسمی و رهبران حکومت بحق و درست است تا قواعد الزام‌آور را اعلام بکنند، هدایت می‌کند. مشروعیت فرمانروا را توانا می‌کند با حداقل منابع سیاسی حکومت کند. مشروعیت روح دموکراسی است.

پ. انواع مشروعیت

دیوید ایستون، سه نوع مشروعیت را چنین توصیف می‌کند:

۱. مشروعیت ایده‌تئولوژیک. وقتی که منبع مشروعیت ایده‌تئولوژی حاکم بر جامعه باشد، آن را مشروعیت ایده‌تئولوژیک می‌نامند. نظام سیاسی در واقع تجسم کمال مطلوبها، هدفها و مقاصدی است که اعضای جامعه را در تفسیر راه و توضیح حال کمک می‌کند و تصویری از آینده در ذهن می‌آفریند. ایده‌تئولوژی، هدفهای نظام سیاسی را تصویر و اعلام می‌کند.

۲. مشروعیت ساختاری. هر نظام سیاسی، اصولی در مورد واگذاری قدرت سیاسی و اعمال اقتدار دارد و بر پایه این اصول از مردم می‌خواهد اعتبار ساختارها و هنجارهای رژیم را بپذیرند. اگر اعتبار ساختارها و هنجارهای رژیم پذیرفته شود، مشروعیت ساختاری به وجود می‌آید.

۳. مشروعیت شخصی. اگر رهبران شخصیت و رفتار برجسته‌ای داشته باشند و اگر مردم آنها را قابل اعتماد و علاقه‌مند و متوجه به مسائل خود بدانند، یا از آنها بخواهند جامعه را به طرز دیگری اداره کنند و آنها هم بپذیرند، واقعیت غیر قابل انکاری پدیدار می‌شود که آن را مشروعیت شخصی می‌نامند. به نظر ایستون گروه بزرگی از رهبران، گذشته از هرگونه اعتقاد باطنی یا شناخت بیرونی پیروان، باور به مشروعیت خود را به وجود می‌آورند.

باید اشاره کرد که اگر وضعیت مشروعیت یک نظام سیاسی در خطر افتد، آن نظام با بحران روبه‌رو می‌شود. اگر جامعه دچار بحران مشروعیت شود، در نظام اجتماعی موجود هم تغییراتی به وجود می‌آید. بنابراین، بحران مشروعیت بحران تغییر است. به گفته لیسبت، هرگاه موفقیت گروه‌های اصلی محافظه‌کار در معرض تهدید قرار گیرد، یا در میان گروه‌های در حال پیدایش در دوره‌های خاصی، بر سر دسترسی به سیاست و قدرت سیاسی کشاکش صورت گیرد، حتی اگر نظام سیاسی به طور معقول کارآمد باشد،

رفتار است. تنها پس از فرو افتادن سنت گرایی، درهای نو سازی گشود می شود. رشد اقتصادی به معنی رشد کل فعالیت اقتصادی و برون داد سرانه جامعه ملی است و به طور کلی از لحاظ تولید، سطح صنعتی شدن و سطح رفاه فردی اندازه گیری می شود. نو سازی هم در برگیرنده تحریک اجتماعی است و هم در برگیرنده رشد اقتصادی.

برخی از کشورهای در حال رشد آسیا و آفریقا، که به تازگی دولتهای ملی مستقلی شده اند، مدل غربی نو سازی را پیش رو قرار داده اند. در این کشورها روند شهری شدن پرشتاب است، با سودای افزایش می یابد، در راه صنعتی شدن کوشش می شود و تولید ناخالص ملی افزایش نشان می دهد. اما بسیاری از خصوصیات نو سازی سیاسی - دموکراسی، ثبات، تمایزات ساختاری، الگوهای دستیابی به هدف و یکپارچگی ملی - هنوز تحقق نیافته است و به نظر نمی رسد تحقق بیابد. به جای حرکت به سوی دموکراسی، از آن دوری شده و حکومتهای نظامی خودکامه با رژیمهای تک حزبی به وجود آمده است. به سبب کشاکشهای قومی و جنگهای داخلی، یکپارچگی ملی از هم گسسته است. کارایی حکومتها کاهش یافته است و نظام حزبی به روشهای بسیار رذیله دستان می زند و دارای نقایص زیادی است. در کشورهای در حال رشد، تحریک اجتماعی او رشد اقتصادی، به توسعه سیاسی طبقه الگوی غرب منجر نشده است. در این کشورها رژیمهای سیاسی دچار «گسست» یا پراکندگی شده اند اما باید گفت که این گونه گسستها یا پراکندگیها به فروپاشی همه جانبه رژیمهای کشورهای در حال رشد، یا به بازگشت کامل آنها به نوعی ساختار سیاسی سنتی نینجامیده است. این کشورها در اغلب موارد، به شکل تازه ای از نظام سیاسی متناسب با جامعه خود دست یافته اند و به شکلی که شباهتی به مراحل رشد جامعه های غربی و جامعه های سنتی ندارد، باقی مانده اند.

ادوار دیشلر، پنج الگوی نو سازی نظامهای سیاسی را بدین شرح توصیف کرده است:
۱. **دموکراسی سیاسی:** اغلب دولتهای نو استقلال می کویشند دموکراسی سیاسی به وجود آوردند و ساختار سیاسی خود را بر روندهای دموکراتیک برنهند. اما به سبب ویژگیهای اجتماعی خود، مجبورند الگوهای غربی را با شرایط بومی انطباق دهند. ثبات سیاسی، مشروعیت، قوه قضایی مستقل، آزادهای سیاسی، نظام انتخابات، جایگاه محترم مخالفان داخلی، برتریهای پارلمانی، کنترل قدرت سیاسی و برخی دیگر از خصوصیات زندگی سیاسی - اجتماعی این کشورها، ویژه خودشان است، مانند **ژاپن**.

۲. **دموکراسی نیمه:** دموکراسی قیمومتی، همان دموکراسی هدایت شده است. در این نوع دموکراسی، همه نهادهای دموکراسی سیاسی وجود دارند، اما قوه مجریه به سبب

است. انسان نو معتقد است که تغییر طبیعت و اجتماع نه تنها ممکن و مطلوب است، بلکه انسان توانایی این تغییر را هم دارد. انسان می تواند وفاداریهای گسترده تری از وفاداریهای محدود گروههای نزدیک مانند خانواده، یا روستا بیابد و به گروهبندیهای بزرگتری مانند ملت، دولت جهانی و مانند آنها احساس تعلق کند.

در سطح فکری، نو سازی به معنی گسترش شگرف دانش بشر درباره محیط خود و پخش آن از راه تحصیلات عالی، ارتباطات جمعی و آموزش و پرورش است. بنابراین نو سازی متضمن تسهیلات بیشتری برای کسب دانش و وسایل پیشرفته رسانه های جمعی است. در سطح جمعیت شناسی، نو سازی دلالت می کند بر تغییر الگوی زندگی، افزایش مشخص بهداشت و انتظار عمر، تحرک زیاد تر شغلی و جغرافیایی و انتقال جمعیت از روستا به شهر.

در سطح اجتماعی، نو سازی دلالت دارد بر تغییر وفاداری افراد از خانواده و دیگر گروههای اولیه به گروههای ثانوی که داوطلبانه سازمان یافته اند.

در سطح اقتصادی، نو سازی به معنی رشد تولید کشاورزی، صنایع، بازرگانی و تجارت است.

بنابراین نو سازی دانشواژه ای فراگیر است که تغییرات سیاسی در عرصه رشد اقتصادی، تغییرات در ماهیت و محتوای نظامهای سیاسی و نیز تغییرات در حوزه های اجتماعی و روانشناختی زندگی را در بر می گیرد. نو سازی وقتی آغاز می شود که سنتها در مرحله فروپاشی قرار گیرند. نو سازی راه انقلابهای سیاسی - اقتصادی را هموار می کند.

نو سازی سیاسی

به گفته **آلفرد گسستون**، نو سازی روندی چند بُعدی متضمن تغییر در همه عرصه های اندیشه و عمل انسان است. نو سازی سیاسی، تغییر نظام سیاسی را در نظر دارد و در برگیرنده تغییرات در ساختار سیاسی، فرهنگ سیاسی، و روندهای سیاسی است. نو سازی سیاسی روند همانند با توسعه سیاسی است، و به طور کلی در مورد جامعه های در حال رشد به کار می رود. مسائل نو سازی سیاسی عبارت اند از: ۱) هویت ملی، ۲) مشروعیت سیاسی، ۳) نفوذیابی سیاسی، ۴) مشارکت سیاسی، ۵) یکپارچگی ملی، ۶) توزیع سیاسی.

نو سازی سیاسی، آن گونه که در غرب صورت گرفته است، نتیجه تحریک اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی دانسته می شود. تحریک اجتماعی به معنی گسست از تعهدات قدیمی اجتماعی، روانشناختی و اقتصادی، و پذیرش الگوهای جدید جامعه پذیری و

انضباط شدید و بودن در دستهای مردان پر نفوذ، قدرتمندتر است. احزاب مخالف، مطبوعات و افکار عمومی آزادی محدودی دارند. نخبگان سیاسی پایداتر و قدرتمندتر هستند، مانند اندونزی دوران سوکارنو.

۴. **اولیگارشی جانبدار نوسازی:** در این شکل از نظام سیاسی گروه اقلیت حکمران وظیفه پالایش زندگی سیاسی و استقرار صلح و سامان در کشور را عهده‌دار می‌شود. انگیزه گروه حاکم، ایده‌تولوزی نوگرا و امیدهای هدایت کشور به سوی نوسازی است. پارلمان، اگر وجود داشته باشد، تنها نقش مشورتی دارد. کارگزارها و سازمانهای مخفی قدرتمند هستند و قوه قضائیه استقلال خود را از دست داده است. احزاب مخالف ضد ملی معرفی می‌شوند. در این نوع نظام سیاسی، با اولیگارشی نظامی قدرت سیاسی قبضه می‌کند یا یک حزب سیاسی با غیرقانونی اعلام کردن همه احزاب دیگر قدرت سیاسی را در تصرف خود نگاه می‌دارد. عراق را می‌توان در زمره این گروه از کشورها قرار داد.

۵. **اولیگارشی توتالیتر:** اولیگارشی توتالیتر در واقع «دولت پلیس» است که از شیوه‌های اجبار حداکثر استفاده را به عمل می‌آورد تا امنیت و نظم را حفظ کند. در این گونه نظام سیاسی، افکار عمومی جایی ندارد و مردم تنها از حقوقی برخوردارند که طبقه حاکم به آنها داده است. آلمان نازی، ایتالیای فاشیست، و ژاپن بیلتاریست از جمله این کشورها بودند. هیچ یک از کشورهای نو استقلال این الگو را نپذیرفته‌اند.

۶. **اولیگارشی سنی:** این نوع جامعه مدنی بر اصل خاندانی مبتنی است و حکومت شکل پادشاهی دارد. پادشاه شورایی از مشاوران برای کمک، مشورت و راهنمایی در کار حکومت تأسیس می‌کند. چنین کشورهایی از لحاظ سیاسی عقب مانده دانسته می‌شوند؛ مانند عربستان سعودی، نپال.

امروزه نوسازی سیاسی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به صورت یک واقعیت دیده می‌شود. ادراین قاره‌ها، در حالی که نظم کهن فرو می‌ریزد، همیشه جای آن را نظم نو طبق الگوی غربی نمی‌گیرد. ادر کشورهای این قاره‌ها، نظام سیاسی باسائلی‌شمار سیاسی و اقتصادی روبه‌رو است و مردم از ساداداخلی، کنشکتهای اقتصادی و خشونت رنج می‌برند.

۶. فرهنگ سیاسی

دانشوازه فرهنگ سیاسی را نخستین بار گابریل آلموند در علم سیاست به کار برد.

1. G. A. Almond and G.B. Powell, *Comparative Politics: A Developmental Approach*, (Boston: Little Brown and Co., 1978) p. 50.

ساموئل بوراندنر^۱ و آدام اولام^۲ نیز از پیشگامان کاربرد آن هستند.

۷. **آلموند فرهنگ سیاسی را «الگوی ایستارها و سنگتیرهای فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام» تعریف می‌کند.** به عقیده **آلام**، «فرهنگ سیاسی ترکیب ایستارها، اعتقادات، شور و احساس و ارزشهای جامعه مرتبط با نظام سیاسی و مسائل سیاسی است»^۳. سیدنی وربا بر این نظر است که «فرهنگ سیاسی از نظام اعتقادی تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزشهایی که معرف کیفیت انجام اقدام سیاسی‌اند، تشکیل می‌یابد». بیر و اولام عقیده دارند که «جنبه‌های خاصی از فرهنگ عمومی جامعه به طور ویژه با چگونگی برخورد با حکومت و اینکه باید چه وظایفی را انجام دهد ارتباط دارد. این بخش از فرهنگ را می‌توان فرهنگ سیاسی نامید»^۴. لوسین پای نظر می‌دهد که فرهنگ سیاسی «مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی نظم و معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند»^۵. به عقیده اریک روو^۶ «فرهنگ سیاسی الگویی از ارزشها، اعتقادات، امتیازهای احساسی فرد است»^۵. رای مک‌کودیس^۵ فرهنگ سیاسی را «هدفهای مشترک و قواعد پذیرفته شده عمومی» تلقی می‌کند. تالکوت پارسونز معتقد است «فرهنگ سیاسی با سنگتیری نسبت به هدفهای سیاسی ارتباط دارد»^۶. راس^۱ عقیده دارد که: «فرهنگ سیاسی یک کشور از ایستارهای مشخصه جمعیت آن نسبت به ویژگیهای عمده نظامهای سیاسی - اجتماعی که در درون مرزهای آن وجود دارد، سرشت رژیم، تعریف شایدها و نشایدهای حکومت و نقش مشارکتهای فردی و اتباع حکومت تشکیل می‌یابد»^۷.

تحلیل تعریفهای گفته شده از فرهنگ سیاسی، این نتیجه را به بار می‌آورد که فرهنگ سیاسی دارای اجزای معینی است که در عرصه جامعه‌شناسی جایگاه برجسته‌ای دارند. این اجزا عبارت‌اند از: ارزشها، باورها، و ایستارهای احساسی مردم نسبت به نظام

1. Samuel Burand

2. Adam Ulam

3. Ball. Op. cit. p. 56.

4. Eric Rowe

5. Ray Maordie

6. Ross

۷. برای نقل قولها، نگه کنید به:

Lucian Pye and Sidney Verba (eds.) *Political Culture and Political Development*.

۳. فرهنگ سیاسی مشارکت، که در جامعه‌های بسیار پیشرفته وجود دارد و در آنها مردم در زندگی سیاسی مشارکت می‌کنند. مشارکت‌کنندگان سیاسی افرادی هستند که از ساختار و روند نظام سیاسی و خواست‌ها و نظام سیاسی خود آگاه‌اند و در کار تصمیم‌گیری دخالت می‌کنند. مشارکت‌کنندگان سیاسی ایستارهای خاصی نسبت به ساختارهای سیاسی مانند احزاب و گروه‌های ذی نفوذ و نقش‌های آنها در این ساختارها می‌گیرند.

فرهنگ سیاسی مختلط. آلموند و پاول که سه نوع فرهنگ سیاسی را مشخص کرده‌اند، در ضمن می‌گویند که افراد فرهنگ سیاسی محدود و تبعه را می‌توان در فرهنگ سیاسی مشارکت هم دید و یک فرد ممکن است هر سه جنبه را در خود ترکیب کند. از این ترکیب سه نوع مختلط فرهنگ سیاسی پدیدار می‌شود: (۱) فرهنگ سیاسی محدود - تبعه، (۲) فرهنگ سیاسی تبعه - مشارکت، (۳) فرهنگ سیاسی مشارکت - محدود.^۱ روزنباوم^۲ هم معتقد است که «غیرمختلط است که در جامعه‌های نو فرهنگ سیاسی یکدستی یافت شود؛ به جای آن ترکیبی از سنگ‌ریزهای مختلف وجود دارد؛ به طوری که فرهنگ سیاسی واقعی مخلوطی از عناصر مختلف است، او همچنین معتقد است که اقزون بر سه نوع فرهنگ سیاسی، فرهنگ‌های دیگری نیز وجود دارند: «سه رهیافت فرهنگ سیاسی، چند تایی است از میان رهیافت‌های بسیار». فرهنگ‌های سیاسی دیگر عبارت‌اند از:

۱. فرهنگ سیاسی مدنی. فرهنگ سیاسی مدنی در جامعه‌ای دیده می‌شود که در آن قدرت و اختیار تصمیم‌گیری در دست نخه و ویژه‌ای است و توده‌ها به طور مستقیم در آن شرکت ندارند، بلکه احساسات و تمایلات خود را توسط نمایندگان خود که در واقع به طور کلی جوایگوی مردم نیستند، بیان می‌کنند. این گونه فرهنگ در جامعه دموکراتیک وجود دارد.

۲. فرهنگ سیاسی غیر دینی. این گونه فرهنگ در جامعه‌ای وجود دارد که در آن مردم بی‌توجه به دین، عقلانی و تحلیلی رفتار می‌کنند. به عقیده آلموند و پاول، فرهنگ غیر دینی، فرهنگ است که در آن مستگیری سنتی و ایستارها راه روند‌های پویای تصمیم‌گیری مربوط به جمع‌آوری اطلاعات، ارزشیابی اطلاعات، تعیین جریان عمل بدیل، انتخاب مسیر در میان مسیرهای احتمالی و ابزارها را که بدان وسیله کسی در می‌باید

1. Ibid. p. 117.

2. Rosenbaum

سیاسی خودشان. برای تصریح مطلب باید گفت که ارزشهای سیاسی، برای مثال، به معنی برگزاری انتخابات ادواری و آزاد و به روالی بی‌طرفانه، استغفای وزیر در صورت از دست دادن اعتماد مردم و نمایندگان آنها در قوه مقننه، و مانند آنهاست. باورهای سیاسی در برگیرنده هنجارهایی مانند حق افراد بالغ کشور برای مشارکت در کارهای سیاسی است. ایستارهای احساسی، مثلاً در کشوری مانند بریتانیا که سده‌ها در راه باز یافت قانون اساسی کوشیده است، اعمالی مانند: (۱) رفتار مؤدبانه رئیس مجلس، (۲) لحن مکالمه‌ای بحث‌ها و مباحثه، (۳) هماهنگی سبک رفتار و سخن با آیینهای پارلمان، و مانند آنها را در بر می‌گیرد.

الف. دسته‌بندی فرهنگ سیاسی

پس از آشنایی مختصر با معنی فرهنگ سیاسی باید از انواع فرهنگ سیاسی نیز آگاه شد. فرهنگ سیاسی را آلموند و پاول، از سه راه دسته‌بندی کرده‌اند: (۱) فرهنگ سیاسی محدود، (۲) فرهنگ سیاسی تبعه، (۳) فرهنگ سیاسی مشارکت.

۱. فرهنگ سیاسی محدود: به کسانی مربوط است که از نظام سیاسی خود آگاهی چندانی ندارند، یا اصلاً ندارند. این گونه افراد را در هر جامعه‌ای می‌توان دید، اما در جامعه‌های سنتی و عقب‌مانده شمار آنها بیشتر است. به عقیده آلموند و وریا «در فرهنگ سیاسی محدود توانایی مقایسه تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده است وجود ندارد. افراد دارای فرهنگ سیاسی محدود یا دستخوش انجماد فکری، از نظام سیاسی هیچ انتظاری ندارند»^۱ ساختارهای سیاسی نظام‌های قبیله‌ای و پادشاهیهای متمرکز آفریقا به طور عمده از این نوع هستند.

۲. فرهنگ سیاسی تبعه، شهروندانی را که از نقش‌های گوناگون حکومت، مانند مالیات‌گیری و قانونگذاری آگاه هستند، تبعه سیاسی می‌نامند. این گونه افراد از راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی ممکن است اطلاع خاصی نداشته باشند یا زیر بناهای جامعه را نشناسند و به عنوان مطرح‌کنندگان خواست‌ها هیچ تصور روشنی از خود دارا نباشند. این افراد برای حل و رفع دشواریهای پیش آمده به رئیس محلی یا رئیس خانواده مراجعه می‌کنند و در تصورشان نمی‌گنجد که آنها را باید خودشان حل و رفع کنند.

1. G. A. Almond and Sjoelney Verba, *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations* (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1963) p. 115.

افراد را معین می‌کند با موجبات پنهان و غیر عقلایی رفتار ترکیب شود. از این راه مفهوم خصلت ملی که در گذشته از لحاظ رهیافت ایستاد بود، تا حدی تابع مفهوم پژوهش تجربی شد. رهیافت فرهنگ سیاسی کمک کرد تا دانسته شود چرا جامعه‌های سیاسی گوناگون در راستاهای متفاوت توسعه سیاسی حرکت کردند یا چرا دچار برخی موانع، یعنی موانع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستند که به فروپاشی نهایی سیاسی آنها منجر می‌شود. به هر حال، امروزه کاملاً آشکار شده است که فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری توسعه سیاسی کشور نقش مهمی دارد.

باید گفت که برخی از کشورها رهیافت فرهنگ سیاسی را به عنوان اینکه رهیافتی محافظه‌کار و اراتجاعمی است محکوم کرده‌اند. فرهنگ سیاسی را نمی‌توان معیار سنجش رفتار فرد تلقی کرد. تحلیل دقیق فرهنگ سیاسی نشان می‌دهد که برای پیش‌بینی رفتار فردی در مورد معین، هنوز راهنمای مطمئنی نیست. اقدام فردی ممکن است گاهی اثر بزرگی بر عمل نظام سیاسی داشته باشد، اما نامحتمل است که تحلیل فرهنگ سیاسی آمریکا می‌توانست رفتار لی هاروی آسوالد را پیش‌بینی کند که کندی را به قتل رساند.

گذشته از آن، این دانشواژه‌چابندگان رهیافت فرهنگ سیاسی روشن و دقیق نیست و بنابراین سبب سردرگمی بیشتر جویندگان علم سیاست می‌شود. در مفهوم فرهنگ سیاسی کوششی وجود دارد برای یافتن به الگویی که نشان‌دهنده چیزی باشد که در گذشته به عنوان ایستارها نسبت به سیاست، ارزشهای سیاسی، ایده‌تولوژی‌ها، فرهنگ ملی و عادات فرهنگی و مانند آنها توصیف شده است. هیچ یک از این اصطلاحات آن اندازه وسیع نیستند که پایه‌ای برای دسته‌بندی نظام سیاسی را روشمندانۀ مقایسه کنند. اما می‌توان پذیرفت که مفهوم فرهنگ سیاسی در توسعه علم سیاست سهم حیاتی و بزرگی داشته است.^۱

۷. جامعه‌پذیری سیاسی

جامعه‌پذیری سیاسی روندی آموزشی است که به انتقال هنجارها و رفتار پذیرفتنی نظام سیاسی مستقری، از نسلی به نسل دیگر کمک می‌کند. بنابراین هدف جامعه‌پذیری سیاسی تربیت یا پرورش افراد به صورتی است که اعضای کارآمد جامعه سیاسی باشند.

۱. برای مطالعه بیشتر درباره فرهنگ سیاسی، نگاه کنید به: پالمو، پیتین، ص ۱۰۱ تا ۱۰۴ و Ball, op. cit.

78 - 58. p. همچنین برای مطالعه بیشتر درباره دولت و توسعه اجتماعی - (گنگی، نگاه کنید به: Nnoli, op.cit. p. 212 - 227; kapor, op. cit. p. 54 - 56.

آیا مسیر عمل معینی نتایج مورد نظر را به بار می‌آورد یا نه، باز می‌کند.

۳. فرهنگ سیاسی ایده‌تولوژیک. این گونه فرهنگ در کشورهایی وجود دارد که در آنها ایده‌تولوژی خاصی تشویق می‌شود و مردم مجبور به پیروی از آن‌اند. در اتحاد شوروی فرهنگ سیاسی ایده‌تولوژیک وجود داشت و در چین وجود دارد.

۴. فرهنگ سیاسی همگن. این نوع فرهنگ در جامعه‌ای وجود دارد که در آن مردم در مورد هدفها و ابزارهای دست یافتن به آنها نظرات سیاسی یکسانی دارند. رهبران احزاب سیاسی گوناگون هم ایده‌تولوژی یکسانی دارند؛ مانند انگلستان یا آمریکا.

۵. فرهنگ سیاسی چند پاره. این فرهنگ در کشوری وجود دارد که در آن مردم درباره هدفهای سیاسی و ابزارهای دستیابی به آنها نظرات یکسانی ندارند. اینگونه فرهنگ سیاسی به‌طور عموم در کشورهای دارای نظام چند حزبی وجود دارد. فرانسه و ایتالیا نمونه‌هایی از این نوع فرهنگ هستند.

ب. اهمیت فرهنگ سیاسی

۱. اهمیت فرهنگ سیاسی در این نکته است که با مطالعات مربوط به توسعه سیاسی ارتباط تنگاتنگی دارد. نظام سیاسی معینی از دیگر نظامهای سیاسی نه تنها برپایه ساختارها، بلکه به واسطه فرهنگهای سیاسی موجود در آن، تفاوت می‌یابد. دانشمندان توسعه سیاسی تشخیص داده‌اند که نمی‌توانند پدیده توسعه سیاسی را در کشوری توضیح دهند مگر اینکه فرهنگ سیاسی آن کشور را بررسی کنند.

۲. فرهنگ سیاسی ساختارها و معنی عرصه سیاسی را به همان روالی آشکار می‌کند که فرهنگ به‌طور کلی همبستگی و یکپارچگی زندگی اجتماعی را روشن می‌گرداند.

۳. فرهنگ سیاسی برای بررسی رفتار فرد در نظام سیاسی معینی که در آن عمل می‌کند، ابزار مفهومی ارزشمندی است.

۴. مفهوم فرهنگ سیاسی در رشد و توسعه نظریه جدید سیاسی، سهم عمده‌ای به صورت‌های زیر داشته است: فرهنگ سیاسی توجه ما را به مطالعه اجتماع یا جامعه سیاسی به عنوان یک واحد پویای جمعی جدا از افراد جلب می‌کند؛ رهیافت فرهنگ سیاسی، علم سیاست را در ترکیب رهیافتهای خود و کلان‌پاری می‌کند، و سیاست‌شناسان را به بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی، که به فرهنگ سیاسی جامعه قالب و سیمتری می‌دهند، تشویق می‌کند.

فرهنگ سیاسی کمک کرده است تا بررسی عوامل عقلایی که تا حد زیادی اقدامات

جامعه‌پذیری سیاسی همه شکل‌های آموزش سیاسی، رسمی یا غیر رسمی، دلخواه یا بدون برنامه را در بر می‌گیرد و روندی است که در آن مردم نه از راه مشارکت سیاسی فعال بلکه در دوره قبل از پرداختن به یک فعالیت سیاسی آشکار، ارزش‌های سیاسی را کسب می‌کنند. جامعه‌پذیری سیاسی آموزشی است که بدان وسیله از یک سو فرد ایستارها و سنگ‌ریزهای نسبت به پدیده سیاسی کسب می‌کند و از سوی دیگر جامعه هنجارهای سیاسی و باورها را از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهد.

ایستون جامعه‌پذیری سیاسی را روند توسعه‌ای می‌داند که به وسیله آن افراد سنگ‌ریزی سیاسی و الگوی رفتار به دست می‌آورند. جامعه‌پذیری سیاسی مهمترین پیوندی است که میان نظام اجتماعی و نظام سیاسی وجود دارد.

خلاصه، جامعه‌پذیری سیاسی روند آموزش و پرورشی است که در جستجوی تلقین ارزش، هنجارها و سنگ‌ریزها در ذهن‌های افراد است به طوری که آنها به نظام سیاسی خود اعتماد یابند.

جامعه‌پذیری سیاسی ضمن تأکید بر کوشش عمومی درباره به اختیار گرفتن نظام آموزشی، کارویژه‌های مهمی در جامعه دارد که عبارت‌اند از:

۱. از نظر یک حکومت، می‌توان جامعه‌پذیری سیاسی مؤثر را به مثابه جانشینی برای اجبار به صورت ابزار حفظ روابط قدرت طبقه حاکم به کار برد.
 ۲. جامعه‌پذیری سیاسی مؤثر را می‌توان به مثابه ابزار بسیج‌شده برای تأمین هدف‌های خاص طبقه حاکم به کار برد که در غیر این صورت تأمین آنها دشوار می‌بود.
 ۳. سوسن کار ویژه جامعه‌پذیری سیاسی این است که علاوه بر اعتقاد به حفظ روابط طبقاتی خاص، خود بازتولیدی از این روابط است و در راه تثبیت و تحکیم آن می‌کوشد.^۱
- اگر چه روند جامعه‌پذیری در همه زمانها وجود داشته است، اما چند بحران بزرگ به روند آن شتاب داده است. برای مثال، کشوری که با جنگ یا تومر یا بی‌ثباتی سیاسی رویاروست، ممکن است در ایستارهای مردم تغییرات اساسی به وجود آورد. همین‌طور شتاب زیاد روند جامعه‌پذیری سیاسی همه چیز را نابود می‌کند اما روند آرام آن، آبهای فرهنگ سیاسی را به نرمی پیش می‌راند تا به صورت فرهنگ سیاسی کشور بخوبی پذیرفته شود.

1. Ibid.

به عقیده سیگل، جامعه‌پذیری سیاسی «یادگیری تدریجی هنجارها، ایستارها و رفتار قابل قبول برای یک نظام سیاسی در حال تغییر است».^۱

آلموند و پاول گفته‌اند: «جامعه‌پذیری سیاسی روند حفظ یا دگرگونی فرهنگ‌های سیاسی است. بنابه این روند افراد وارد فرهنگ سیاسی می‌شوند و سنگ‌ریزهایشان نسبت به هدف‌های سیاسی شکل می‌گیرد».^۲

در توصیف نولی از جامعه‌پذیری سیاسی آمده است:

جامعه‌پذیری به طور کلی به معنی روندی است که بدان وسیله اعضای یک جامعه ارزش‌های گوناگون فیزیکی، فرهنگی، تکنولوژیک و زیبایی شناختی جامعه را طی دوره طولانی، اغلب در سراسر زندگی، بتدریج درونی و از آن خود می‌کنند. بنابراین از دید سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی به عنوان تلقین اطلاعات، ایستارها نسبت به این اطلاعات، و الگوهای معین رفتار با توجه به دولت و فعالیت‌های گوناگون آن در مردم یک جامعه است. این تلقین ممکن است رسمی یا غیررسمی، آشکار یا پنهان، دلخواه یا بی‌برنامه‌ریزی باشد.^۳

او همچنین گفته است:

به طور مشخص‌تر، جامعه‌پذیری سیاسی را می‌توان ترکیبی از مکانیسم‌ها، روندها و نهادهای گوناگونی دانست که به وسیله آنها اعضای جامعه بتدریج از روابط قدرت طبقه حاکم در جامعه‌شان آگاهی و شناخت می‌یابند و الگوها را می‌پذیرند. مانند همه شکل‌های جامعه‌پذیری، جامعه‌پذیری سیاسی نیز روندی مربوط به سراسر زندگی است، با تولد آغاز می‌شود و با مرگ پایان می‌یابد.^۴

روند جامعه‌پذیری سیاسی به روالی آرام و هموار صورت می‌گیرد و مردم حتی از آن آگاهی نمی‌یابند. مردم هنجارهایی را که به آنها تلقین شده است، می‌گیرند. در واقع،

1. Robert Sigel, «Assumption About the Learning of Political Values» In: *The Annual of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. 36 (Sept. 1965) p.1.
2. Almond and Powell, op. cit. p. 64.
3. Nnoli, op. cit. p.151.
4. Ibid.

۲. مدرسه
مدرسه هم تأثیرهای پنهان و آشکار اعمال می‌کند. تعلیم و تربیت در دانشکده یا دانشگاهی خاص قالب خاصی از ذهنیت را به وجود می‌آورد، گرچه استثنائاتی نیز وجود دارد. گاهی نهادهای آموزشی با این دید تأسیس می‌شود که ایستار خاصی را در میان دانشجویان تلقین کند. به عقیده آلموند تحصیلکرده‌گان آگاه از تأثیر حکومت بر زندگی‌شان بیشتر به سیاست توجه دارند، دربارهٔ روند سیاسی اطلاعات بیشتری دارند و شایستگی سیاسی بالاتری را نشان می‌دهند. مدارس در شکل گرفتن ایستارهای مربوط به قواعد نانوشتهٔ بازی سیاسی نقش مهمی دارند. در عین حالی که نظام آموزشی اثرهای مهمی بر روند جامعه‌پذیری دارد، اما ممکن است ارزشهایی که مدارس و دانشگاهها از آن برخوردارند نتیجهٔ تلقین سیاسی مستقیم نباشد. لیست نیز عقیده دارد که تأثیر دانشگاه بر ارزشهای سیاسی پیچیده است و ممکن است محیط آن صرفاً آگاهی سیاسی را بیشتر کند، بی‌آنکه بر ایستارهای عمدهٔ سیاسی اثر گذارد. همهٔ این نظرها نشان می‌دهد که مدرسه نیز عامل مهم جامعه‌پذیری سیاسی است.

۳. گروههای همتا
گروههای همتا یا دلبسته، تأثیر پایداری از مدارس یا دانشگاهها دارند. تجربیات افراد در میان دوستان در ایجاد تغییری کامل در ایستارهای ذهنی آنها اساسی است. در نتیجهٔ چنین تأثیراتی، ایستاری خصوصیت آمیز و پرخاشگرانه به آسانی ممکن است به ایستار همکاری تبدیل شود، یا برعکس. جیمز کولمن^۱ عقیده دارد که در جامعه‌های پیشرفته‌ای مانند آمریکا و سوئد، تأثیر جامعه‌پذیرکنندهٔ والدین و آموزگاران در دورهٔ اولیهٔ جوانی رو به کاهش می‌گذارد و در مقابل گروههای همتا بر ایستارها و رفتار سیاسی تأثیرات مهم فزاینده‌ای برجا می‌گذارند. چند مطالعه دربارهٔ رفتار سیاسی رأی دادن آشکار کرد که از لحاظ سیاسی، همگن‌ترین گروههای آمریکایی زن و شوهرها، بعد از آن دوستان و سپس گروههای کار است. افزون بر والدین و آموزگاران، اغلب مردم بیشترین بخش زندگی‌شان را در همراهی با گروههای همتا می‌گذرانند - در همراهی با کسانی بیرون از خانواده‌ها که به تقریب همسن و سال‌اند و موقعیت، مسائل و علاقه‌های مشابهی دارند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که گروههای همتا یا گروههای مرجع و دلبسته، نقش مهمی در روند

عاملهای عمدهٔ جامعه‌پذیری سیاسی

خانواده، مدرسه، گروههای همتا، تجربه‌ها طی دورهٔ کار، رسانه‌های جمعی و تماس مستقیم با نظام سیاسی عاملهای عمدهٔ روند جامعه‌پذیری سیاسی به‌شمار می‌روند.

۱. خانواده

خانواده تأثیرهای پنهان و آشکاری بر ذهن کودک بر جای می‌گذارد. تأثیرهای پنهان سراسر ایستارهای او را نسبت به اقتدار متأثر می‌کند و تأثیرهای آشکار سبب تحول افکار سیاسی او می‌شود. ایستارهای فرمانبرداری و همکاری، ایستارهای اعتراض و مبارزه‌طلبی در معرض تأثیرهای خانوادگی است. منازعات و بحثهای خشم‌آلود اعضای خانواده دربارهٔ سیاستهای جاری، ایستار خاص کودک نسبت به نظام سیاسی را شکل می‌دهد. به گفتهٔ رابرت لین^۱، خانواده از سه راه بنیاد باورهای سیاسی را می‌گذارد: ۱. تلقین بیش از حد و پوشیده^۲ پرورش کودک در زمینهٔ اجتماعی خاص، ۳. قالب دادن به شخصیت کودک. دویس^۳ هم عقیده دارد که خانواده اصلی‌ترین ابزار انتقال و تغییر ارگانیزم ظریف ذهنی کودک به ذهنی بالیده در شخصیت خود است. به گفتهٔ بائر و استیتس^۴: «خانواده نخستین پنجرهٔ کودک به جهان بیرون از خانواده و نخستین تماس او با اقتدار است، در خانواده، نخستین تفاوت در نقش مورد انتظار میان جنسیتها القا می‌شود و بر رسیها، پیوستگی استوار رفتار سیاسی والدین و بچه‌های آنها را نشان می‌دهد». البته نباید خانواده را تنها عامل عمدهٔ جامعه‌پذیرکننده تلقی کرد. به گفتهٔ هاین^۵: «ایستارهای سیاسی بر حسب مخالفت با ایستارهای والدین که به هر حال ممکن است فرق داشته باشند، شکل نمی‌گیرد، بلکه والدین فقط یکی از عوامل هستند و همیشه به آن اندازه که دست‌کم بر حسب ارزشهای سیاسی به نظر می‌رسد اگر نه بر حسب وفاداریهای حزبی تأثیرگذار نیستند»^۶.

1. Robert Lane

2. Davies

3. Butler, States

4. Agarwal, op. cit. p. 629.

5. Hyman

6. Ibid.

پس از اشاره مختصر به عاملهای جامعه‌پذیری سیاسی، می‌توان نتیجه گرفت که همه مردم کم‌وبیش تجربه‌های جامعه‌پذیری نشان می‌دهند. روند جامعه‌پذیری سیاسی فراگیر است، یعنی همه پدیده‌هایی را در بر می‌گیرد که حتی دورادور با آموزش سیاسی همراه‌اند، و نتایج جامعه‌پذیری سیاسی به هم پیوسته و کنشی و واکنشی است. جامعه‌پذیری سیاسی روندی روبه پیش است و در اساس از آموخته‌های اجتماعی و روند آموزش تبعیت می‌کند و از این روند تنها آن عناصری را انتزاع می‌نماید که با هدفها و ارزشهای سیاسی ارتباط و مناسبت داشته باشد. آلموند و پاول، ضمن تأکید بر نقش جامعه‌پذیری سیاسی در نظام سیاسی یک کشور، بدرستی یادآور می‌شوند که: «به نظر می‌رسد بررسی جامعه‌پذیری سیاسی یکی از امیدوارکننده‌ترین رهیافتها برای شناخت ثبات و توسعه سیاسی است. اهمیت ویژه آن در جهان نو، نتیجه دگرگونیهایی بزرگی است که بر بسیاری از جامعه‌های معاصر تأثیر می‌گذارد»^۱

۸. توسعه سیاسی

مفهوم توسعه سیاسی که نخست سیاستمداران و سیاست‌سازان درباره آن سخن گفتند و سپس اقتصاددانها، جامعه‌شناسان و پژوهشگران سیاسی به آن پرداخته، در عرصه سیاست و علم سیاست جایگاه مهمی دارد. با این حال، هنوز ابهام و عدم صراحت زیادی در مورد این دانشواژه^۲ وجود دارد. شناخت مفهوم توسعه سیاسی به بحث گسترده‌ای نیاز دارد که از حوزه نگاه کتابی که درباره بنیادهای علم سیاست نوشته شده است، خارج است. در اینجا فقط به اشاره مختصری در توضیح مفهوم توسعه سیاسی بسنده می‌شود.

پیدایش شمار زیاد دولتهای ملی پس از دوره استعمار در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با روندی بسیار سریع دگرگونی وضعیتها را نشان داد و از این راه نسل جدید دانشمندان سیاست را برانگیخت تا ابزارهای بررسی اجتماعی - سیاسی را بازبینی کنند. نسل جدید سیاست‌شناسان تشخیص دادند با وجود زمینه اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بازمانده از سده‌های پیشین و مؤثر بر نحوه کار ایشان، می‌توانند روندهای سیاسی غیر غربی راه حتی با وجود تفاوت با روندهای سیاسی غربی، به طور سوفیت‌آمیز مطالعه

1. Almond and Powell, op. cit. p. 68.

2. Lucian W. Pye, *Aspects of Political Development* (Boston: Little Brown, 1966) p. 33.

جامعه‌پذیری سیاسی بازی می‌کنند.

۴. محیط کار

تجربه‌های محیط کار هم مهم است. طرز رفتار کارفرما با کارگران، بیش و قضاوتی درباره طبیعت بشر در آنها می‌پروراند. کودکی که در محیط خانوادگی دموکراتیک بزرگ شده باشد، اگر رفتار کارفرما با او بی‌شرافانه و از روی پستی باشد، خشم نشان می‌دهد. مشارکت در روند چانه‌زنی جمعی یا شرکت در اعتصاب تجربه جامعه‌پذیرکننده قدرتمندی را به هر دوی کارگر و کارفرما می‌دهد. کارگران اعتصابی نه تنها می‌فهمند که می‌توانند بر تصمیمات مقامات مربوط به آینده خودشان تأثیر گذارند بلکه از تواناییهای اقدامات ویژه، یعنی تظاهرات و اعتصاب، که می‌توان در مشارکت سیاسی به کار برد، آگاه می‌شوند.

۵. رسانه‌های جمعی

نظام کنترل شده رسانه‌های جمعی نقش بسیار مؤثری در جامعه‌پذیری سیاسی بازی می‌کند. رسانه‌های جمعی در ایجاد یکپارچگی و هماهنگی نظریات افراد نسبت به نظام سیاسی می‌توانند با اهمیت باشند و بنابراین «نقشه شناسایی» اصلی افراد را شکل دهند. به گفته هوستن رانی، در همه کشورهای دارای تکنولوژی ارتباطات جمعی، رسانه‌ها در شکل دادن به سنگبیرهای اصلی و نیز افکار خاص بیشترین مردم، نقش مستقیمی دارند. لوسین پای تأکید می‌کند که رسانه‌های جمعی مناسب‌ترین روش موجود برای جامعه‌پذیری است و عامل قاطع نوسازی به شمار می‌رود.

۶. حکومت و کارگزاریهای حزبی

ارتباط مستقیم رسمی یا غیر رسمی با نخبگان نظام سیاسی نیروی پرتوانی به وجود می‌آورد که یکی از مهمترین عاملهای جامعه‌پذیری سیاسی را شکل می‌دهد. احزاب سیاسی با تبلیغات سیاسی، مبارزه و فعالیت انتخاباتی، ارائه نظریات سیاسی به صورت نوشته یا شفاهی و با مشخص و متراکم کردن منافع سیاسی، نقش عامل مستقیم جامعه‌پذیری سیاسی را بازی می‌کنند.^۱

صورت یک کل، از لحاظ انجام منظم کارهای حکومتی و عمومی، و از لحاظ سازمان جامعه مدنی.^۱ او سپس درباره دیدگاههای مختلف با قبول یا رد برخی از آنها در موارد زیر بحث می‌کند: توسعه سیاسی به مثابه پیش شرط ضروری توسعه اقتصادی، سیاستهای نمونه‌وار جامعه‌های صنعتی، نو سازی سیاسی، کارکرد دولت ملی، توسعه اداری و حقوقی، تحرک و مشارکت، ایجاد دموکراسی، ثبات یا تغییر ساماندار، تحرک و قدرت، یکی از جنبه‌های روند چند بعدی تغییر اجتماعی، مفهومی از احترام ملی در مسائل بین‌المللی، و مانند آنها.^۲

پای پس از بررسی دیدگاههای گوناگون سه ویژگی را برای مفهوم توسعه سیاسی مشخص می‌کند:

۱. برای این، از این لحاظ توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیتهای سیاسی مربوط است. این مشارکت ممکن است به صورت تحرک دموکراتیک یا در شکل تحرک توالتیر باشد، اما نکته اصلی تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است. در این مورد، دست‌کم، صورت ظاهر حاکمیت عمومی ضروری است. و نیز قوانین باید دارای ماهیت همگانی باشد و در اجرا کم و بیش از جنبه تفاوت‌های شخصی خارج شود و دستیابی به مقامات سیاسی باید با توجه به دستاوردها، لیاقتها و صلاحیتها باشد نه نتیجه روال انتصابی در نظامهای اجتماعی سنتی.

۲. ظرفیت. این ویژگی توسعه سیاسی به توانایی نظام سیاسی در دادن «برون‌دادها» و به میزان تأثیر آن بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. ظرفیت همچنین با اجرای وظایف حکومتی و شرایط اثرگذار بر این اجرا همراه است؛ تمایلی است به تخصصی کردن حکومت، به عقلایی کردن مدیریت و دادن سنگیری دنیایی به جامعه. اقدامات حکومت بیشتر با سنجشها و توجههایی که هدفها و ابزارها را به شیوایی منظم به هم مربوط می‌کند، هدایت می‌شود.

۳. تغییر قدرتی. این ویژگی توسعه سیاسی بر گسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. مقامات و کارگزارانها تمایل می‌یابند وظایف مشخص و محدودی داشته

1. Lucian W. Pye, *Communications and Political Development* (Princeton: Princeton University Press, 1963) p. 19.

۲. برای مطالعه در موارد یاد شده، نگه کنید به:

J. C. Johari, *Comparative Politics*, 3rd ed. (New Delhi: Sterling publishers private limited 1991) n 170 - 173.

کند. خود این واقعیت که روندهای غیر غربی از روندهای سیاسی غربی، که ریشه در پیش‌زمینه‌های فرهنگی متفاوت داشته‌اند و از آن تنذیه کرده‌اند، تفاوت دارد «آنها را واداشت مطالعات خود را به کل زمینه بنیادهای فرهنگی و تاریخی دولتهای در حال رشد گسترش بدهند»^۱ نتیجه این بود که رهیافت جدید در بررسیهای علم سیاست چنان گسترده شد که افزون بر تحلیل نهادها و ساختارهای سیاسی، رشته وسیعی از نیروهای بوم‌شناختی^۲ را در بر گیرد.

همان طور که گفته شد، دانشواژه توسعه سیاسی، تعریف دقیق و مشخصی ندارد. دلیل آن را باید در مطالعات فراوانی جست که از دیدگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در مورد «رشد»، «نوسازی» و «توسعه» دولتهای جدید در جهان صورت گرفته است. نامهای لوسین پای، گابریل آلموند، جیمز کولمن، لئونارد پیندر، مایرون وینر، دیوید آپتر، هارولد لاسول، کارل دویج، تالکوت پارسونز، ادوارد شیزر، جوزف لاپالمبار، رابرت وارد، دانکورت روستو، والت ویتن روستو، سیدنی وربا و دهها نظریه‌پرداز دیگر اجتماعی در این باره مطرح می‌شود، که مطالعات تجربی زیادی درباره نهادهای اجتماعی - سیاسی و فرهنگی کشورهای در حال رشد، پروژه از دیدگاههای اقتصادی، اجتماعی - روانشناختی، مردم‌شناختی و سیاسی به عمل آوردند تا روند تغییر در این کشورها را توضیح دهند. اما آنچه درباره این همه مطالعات درباره توسعه سیاسی می‌توان گفت، این است که «نشان‌دهنده یک آشفتگی زاینشناختی است» و فقط گذشته از این آشفتگی «به نظر می‌رسد نوعی توافق پایداتر درباره توسعه سیاسی وجود دارد»^۳

لوسین پای را باید نخستین پژوهشگر برجسته‌ای دانست که «مفهوم توسعه را عمیقاً تحلیل کرد و درباره آن نظریاتی داد و تأثیر انکارناپذیری بر کل مطالعات درباره توسعه سیاسی گذاشت»^۴ او کار خود را از ۱۹۶۳ آغاز کرد، با توجه به گسترش فرهنگی، درباره توسعه سیاسی از لحاظ پذیرش، تلیق و اصلاح الگوهای قدیمی زندگی با نیازهای جدید می‌اندیشید. او تأکید کرد که نخستین گام در راه توسعه سیاسی، تکامل یافتن نظام دولت ملی است. او توسعه سیاسی را مفهومی اساسی می‌داند که بتدریج در سراسر همه جامعه‌ها گسترش می‌یابد و می‌توان از آن به عنوان فرهنگ جهانی یاد کرد. به نظر او نشانه‌های توسعه سیاسی را می‌توان در سه سطح مختلف دید: از لحاظ جمعیت به

1. S. P. Varma, *Modern Political Theory* (Delhi: Vikas, 1975) p. 270.

2. ecological

3. *Ibid.* p. 275.

عنوان بخشی از جامعه بین‌المللی خبر می‌دهد. با توجه به همین سوار است که او در تعریف توسعه گفت: «از نظر من توسعه در برگیرنده فهم فزاینده از منابع و منابع محیط است. افزون بر آن، و این اغلب عنصر حساس در توسعه است، یک جامعه ممکن است به انتخاب کارهایی را که سبب تغییر محیط آن می‌شود طوری انجام دهد که منابع را کاهش و منابع را افزایش دهد، و بدین وسیله ظرفیت خاص خود را گسترش دهد تا تصمیماتی را بگیرد که عرصه تعیین سرنوشت خود را گسترده‌تر می‌کند»^۱

توسعه سیاسی دو جنبه دارد. ضمن آنکه به فراروی و رشد نهادهای اجتماعی - سیاسی توجه دارد، به سیر قهرقرائی آنها هم نظر می‌کند. به دیگر سخن، توسعه سیاسی یک راستایی نیست. از یک سو روندهای اجتماعی به وجود می‌آید، تقویت می‌شود و تثبیت می‌گردد و از سوی دیگر بی‌ثباتی ساختارها - سیاسی، سستی، انتقالی یا نو - افزون‌تر می‌شود.

توسعه سیاسی با عملکرد نظام سیاسی ارتباط دارد. اگر نظام سیاسی به روند دموکراتیزه کردن شتاب بخشد در راستای تحقق توسعه سیاسی پیش خواهد رفت و در چنین حالتی، جنبه مثبت، یا فراروی و رشد نهادهای خود را نشان خواهد داد. اما اگر نظام سیاسی نتواند نهادهای دموکراتیک را مستقر یا حفظ کند، در یک سیر قهرقرائی فرو خواهد غلتید. ویژگیها یا شاخصهای این دو جنبه توسعه سیاسی را می‌توان فهرست‌وار بدین شرح برشمرد:

الف. شاخصهای مثبت (توسعه)

۱. دولتمداری یا یکپارچگی سرزمینی؛
۲. شکل‌گیری ملت یا یکپارچگی ملی؛
۳. افزایش حق رأی و انتخابات آزاد با رأی دهندگان زیاد؛
۴. سیاسی شدن یا مشارکت بیشتر و بیشتر مردم در روندهای سیاسی؛
۵. مشارکت مردم در هیئتهای تصمیم‌گیری؛
۶. حسابگری فزاینده گروههای خودمختار؛
۷. تراکم منافع فزاینده توسط احزاب سیاسی با ثبات دموکرات؛
۸. آزادی مطبوعات و رشد رسانه‌های جمعی؛

1. Fred W. Riggs, «Further Considerations of Development» *Administrative Change*, Vol. 4, No. 1, (1976) p. 3.

باشند و تقسیم کار متادلی در درون حکومت وجود داشته باشد. این ویژگی همچنین متنضم یکپارچه کردن مجموعه ساختارها و روندهاست. بنابراین، تغییر تدریجی و به معنی پراکندن و متزوی کردن بخشهای مختلف نظام سیاسی نیست، بلکه به معنی اختصاصی کردن آنها بر پایه یکپارچگی است.

مطالعه گسترده توسعه سیاسی نشان می‌دهد که ویژگی برابری به فرهنگ سیاسی مربوط است، ویژگی ظرفیت به انجام وظیفه ساختارهای اقتداری حکومت مربوط است و ویژگی تغییر تدریجی به طور عمده با ساختارهای غیراقتداری و روندهای عمومی سیاسی در جامعه سروکار دارد؛ و این بسگیها نشان می‌دهد که: «در تحلیل نهایی مسائل توسعه سیاسی به روابط میان فرهنگ سیاسی، ساختارهای اقتداری و روند عمومی سیاسی مربوط است»^۱

لئونارد پیندر، با موشکافی توسعه سیاسی کشورهای در حال رشد، نظر خود را مطرح و آثار زیر را برای توسعه سیاسی مشخص کرد:

۱. تغییر هویت از هویت دینی به هویت قومی و از هویت محلی به هویت اجتماعی؛
۲. تغییر مشروعیت از یک منبع متعالی به یک منبع غیر متعالی؛
۳. تغییر در مشارکت سیاسی از نخبه به توده، و از خانواده به گروه؛
۴. تغییر توزیع مقامات حکومتی از پایه موقعیت خانوادگی و امتیاز به دستاوردها و لیاقتها؛
۵. تغییر در میزان نفوذ اداری و حقوقی به ساختار اجتماعی و به مناطق دور افتاده کشور.^۲

فرد ریگز، یکی دیگر از نظریه پردازان توسعه سیاسی، نیروهای به گفته خود «محیط» را با مفهوم توسعه سیاسی در می‌آمیزد. به عقیده او محتوای سیاسی واژه «توسعه» محدود شده است تا به طور ضمنی بر توانایی فزاینده برای اتخاذ و انتقال تصمیمات جمعی مؤثر بر محیط (نه بر زمینه) دلالت کند. به گفته او بُعد بوم‌شناختی که واژه «محیط» القای‌کننده در تصمیم‌گیریهای سیاسی، مستلزم آن است که هم محیط فرهنگی و هم محیط انسانی باید به محیط طبیعی افزوده شود تا تصویر مناسبی از بوم‌شناسی عمل سیاسی و اداری به دست دهد. همین طور واژه «زمینه» اهمیت خاص خود را دارد که از بررسی دولت به

1. Pye, *Aspects of Political Development*, op. cit. p. 48.

2. Leonard Binder, *Crises and Sequences in Political Development* (Princeton: Princeton University Press, 1971) p. 66.

۱۴. توفیقهای جمعی؛
 ۱۵. مداخله خارجی در امور داخلی کشور.
- این شاخصها نشان می‌دهند که کشوری در چه مرحله از توسعه سیاسی قرار دارد؛ در مرحله فیروزی و رشد نهادهای مردمی یا در مرحله توسعه بی‌ثباتی و فروپاشی نهادهای^۱

۹. تحرک اجتماعی

تحرک اجتماعی روندی از نوسازی است که بدان وسیله ارزشهای قدیمی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، هنجارها، اخلاق، عاداتها، نیازها و الگوهای رفتار، فرسوده یا فروپاشیده می‌شود و الگوهای جدید جامعه‌پذیری و رفتار، در دسترس مردم قرار می‌گیرد. تحرک اجتماعی در برگیرنده تغییراتی در محل سکونت، شغل، موقعیت اجتماعی، محیطهای کار، نهادها، نقشها، تجربه‌ها، توقعات، شیوه‌های کار، و نیز در خاطرهای شخصی، عاداتها و نیازها، از جمله نیاز به الگوهای جدید وابستگی گروهی و تصویرهای نو از هویت فردی و شخصی است. برای مثال، در برخی از جامعه‌ها، از بین رفتن برخی تقدسها، پیدایش سوداگریهای جدید، شهرها و وسایل حمل و نقل، تحرک جدید فیزیکی و اقتصادی، اصلاح روشهای بومی برداشت محصول و روشهای زمینداری، اصلاح کم‌دامنه اما مهم روشهای محلی داسداری و سریع‌داری، اصلاحات پولی و مالی، اهمیت فزاینده زنان در زندگی بازرگانی، و پیدایش شکلهای جدید انجمنها مانند شرکتهای تعاونی، از نشانه‌های تحرک اجتماعی دانسته می‌شود.^۲

بنابراین روند تحرک اجتماعی متضمن دو مرحله است: مرحله بریدن از ریشه یا دوری‌گزینی از روشها، عاداتها و تعهدات قدیمی، و مرحله پذیرش اشخاص از ریشه‌کنده به الگوهای جدید نسبتاً با ثبات عضویت گروهی، سازمانی، ارزشی یا تعهداتی. برای مثال، طی دوره اول استعمار در آفریقا، استعمارگران به نیروی انسانی محلی برای کار در شرکتهای استعماری نیازمند بودند. اما این شرکتهای خارجی بودند و با نیازها و عادات سنتی محلی تطابق نداشتند. بنابراین آفریقاییها داوطلبانه وارد نظام استعماری نمی‌شدند. استعمارگران می‌بایست نظامهای آفریقایی پیش از استعمار را به زور منصرف می‌کردند تا مردم را بی‌ریشه کنند و در دسترس کار در نظم استعماری قرار دهند. آنها کار اجباری، پول رایج استعماری، مالیاتهای جدید و دستمزدهای خیلی پایین را متداول

۱. برای مطالعه بیشتر درباره توسعه سیاسی، نگاه کنید به: Johari, op. cit. p. 168 - 193.

2. Nnoli, op. cit. p. 221.

۹. تمرکز زدایی سیاسی و اداری؛
۱۰. خودگردانی واحدهای محلی یا حکومت محلی؛
۱۱. گسترش امکانات آموزشی؛
۱۲. نقش مؤثر هیئتهای قانونگذاری و خدمات ایجادى نمایندگان؛
۱۳. نقش مؤثر کارگزارهای نیمه حکومتی مانند تعهدات عمومی؛
۱۴. نقش سازمانهای قدرتمند برای سرپرستی به شکایتهای مردم؛
۱۵. بردباری ناراضیان و کنترل جنبشهای مخالف؛
۱۶. گسترش پایگاه اجتماعی نخبگان سیاسی؛
۱۷. علینیت در کار حکومت و مسئولیت حاکمان در برابر مردم؛
۱۸. استقلال قوه قضایی و حاکمیت قانون؛
۱۹. نیروهای مسلح غیر سیاسی؛
۲۰. سیاستهای اجتماعی با استفاده از روشهای قانون اساسی؛
۲۱. بی‌طرفی یا استقلال کارمندان؛
۲۲. دنیایی کردن فرهنگ سیاسی.

ب. شاخصهای منفی (فروپاشی سیاسی)

۱. انتخابات تقلبی و عدم رعایت قوانین و مقررات؛
۲. تظاهرات اعتراض آمیز با استفاده از خشونت؛
۳. آشوبهای مخالفان، فعالیتهای زیرزمینی و حمله‌های مسلحانه؛
۴. فساد سیاسی به خاطر منافع شخصی؛
۵. پراکندگی احزاب سیاسی؛
۶. سرکوبی ناراضیان؛
۷. بت شدن فرمانروایان؛
۸. تعظیم و تکریم ایده‌فولوزی رسمی و حاکم؛
۹. سوءقصدای سیاسی؛
۱۰. سیاسی شدن نیروهای مسلح؛
۱۱. تعهد کارمندان به خط حزب حاکم؛
۱۲. فساد گسترده و سوء مدیریت؛
۱۳. متمرکز شدن اختیارات؛

با شیوه‌ای که یک گروه خواسته‌های خود را بیان می‌کند و موقعیت خود را در جامعه درک می‌کند، در نظر می‌گیرد. با وجود این ایدئولوژی می‌تواند هر دو کارکرد را داشته باشد و می‌توان استدلال کرد که ایدئولوژی یک رشته کارکردهای مرتبط با یکدیگر را انجام می‌دهد که عبارتند از:

- ۱- فراهم کردن تصویری از جهان برای فرد (فرد چگونگی به جهان می‌نگرد)
 - ۲- فراهم کردن تصویری مرجع از جهان به‌طور ضمنی یا آشکار (فرد ترجیح می‌دهد که جهان چگونه باشد).
 - ۳- فراهم کردن یک وسیله هویت در جهان برای فرد (اجازه دادن به فرد برای اینکه جایگاه مناسب خود را در جامعه بیابد).
 - ۴- فراهم کردن وسیله‌ای برای واکنش نشان دادن نسبت به پدیده‌ها (امکان دادن به فرد برای اینکه به آنچه رخ می‌دهد و آنچه گفته می‌شود پاسخ دهد).
 - ۵- فراهم کردن یک راهنمای عمل برای فرد، به‌ویژه اینکه چگونگی وضعیت را به همان حالت حفظ کند یا به حالتی مرجع تغییر دهد.
- به‌طور خلاصه ایدئولوژی وسیله‌ای است که به کمک آن افراد می‌توانند با جهان و جایگاه خود در آن کنار بیایند یا از طرف دیگر وسیله‌ای برای تغییر آن است. ایدئولوژی همچنین سازوکار نیرومندی است که توسط طبقه حاکم و کسانی که موقعیت‌های استراتژیک را در جامعه اشغال کرده‌اند برای حفظ و افزایش قدرت و امتیازاتشان مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبقات بالا معمولاً طبقات متوسط و بوروکرات‌های سطح میانی را به گونه‌ای آلت دست خود می‌سازند که آنها ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های ایدئولوژیک را درونی کرده و آنها را به طبقات پایین‌تر نیز انتقال می‌دهند. تصمیمات و سیاست‌ها، به‌ویژه تصمیمات و سیاست‌های دوربرد مربوط به برنامه‌ها و سیاست‌های ملی و بین‌المللی از پیش تعیین شده‌اند. ایدئولوژی نیرومندترین ابزار قدرت است و افراد، گروه‌ها، جوامع ملی و نظام‌های اجتماعی برای توجیه اعمالشان از ایدئولوژی استفاده می‌کنند.

فرهنگ سیاسی

ماهیت نظام سیاسی و نوع تصمیمات سیاسی‌ای که در هر مرحله فرایند سیاسی گرفته می‌شوند از نگرش‌ها، ارزش‌ها، بینش‌ها، ایدئولوژی‌ها و الگوهای رفتاری موجود در جامعه تأثیر می‌پذیرد. در واقع می‌توان گفت که فرهنگ نیز زندگی سیاسی را شکل می‌دهد. در کشورهایی که با انتخابات وجود ندارد و یا دستگاه سیاسی نتایج انتخابات را دستکاری می‌کند مردم نگرش مساعدی نسبت به مشارکت سیاسی یا شرکت در انتخابات ندارند و به‌طور کلی به حکومت و بی‌طرفی، فرایند سیاسی بی‌اعتمادند. وفاداری‌های مذهبی، قومی، محلی، تعهد نسبت به ارزش‌ها یا نهادهای دیگر همه نقش مهمی در رفتارهای سیاسی افراد دارند. نفوذ مذهب در الگوهای رأی دادن در برخی جوامع اروپایی مانند ایتالیا و آلمان یا در رویدادهای سال‌های اخیر در ایرلند و بوسنی که باعث شکاف در جامعه و از بین رفتن همبستگی اجتماعی و فجایع غم‌انگیز گردید یا در رخدادهای پس از استقلال هند که به تجزیه این کشور و ایجاد دولت پاکستان انجامید مثال‌های آشکار تأثیرات نگرشی بر فرایند سیاسی است.

الموند و وریا در کتاب «فرهنگ‌های مدنی، فرهنگ سیاسی را «نظام سیاسی آن گونه که در شناخت، احساسات و ارزیابی‌های مردم درونی گردیده است» تعریف کردند. این تعریف بعدها توسط الموند و پاول تغییر داده شد و فرهنگ سیاسی «الگوی نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی» تعریف گردید. الموند و وریا سه نوع فرهنگ سیاسی را مطرح می‌کنند: «نورته‌بینانه، ذهنی و مشارکتی. فرهنگ سیاسی نورته‌بینانه با آگاهی اندک از حکومت، انتظارات اندکی از حکومت و میزان مشارکت سیاسی. اندک مشخص می‌گردد؛ فرهنگ سیاسی ذهنی با میزان آگاهی و انتظار بالا، اما میزان مشارکت اندک و فرهنگ مشارکتی با میزان آگاهی و انتظار و مشارکت زیاد مشخص می‌شود. ۱۶ می‌توان گفت که فرهنگ سیاسی نشان دهنده سطح آگاهی و ادراک طبقات مختلف، گروه‌های اجتماعی و افراد از قدرت و سیاست است. فرهنگ سیاسی در

شکل‌گیری و عملکرد نهادهای سیاسی مؤثر است. مثلاً ویژگی‌ها و تفاوت‌های نهادهای سیاسی در انگلستان، فرانسه و آمریکا که هر سه دارای نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری هستند تنها از عوامل اقتصادی تأثیر نپذیرفته بلکه سنت‌های تاریخی، ایدئولوژی و هدف‌های سیاسی نیروهای حاکم و دیگر عناصر فرهنگی نیز در تعیین آنها دخالت داشته‌اند. فرهنگ سیاسی همچنین در میزان فعال بودن افراد از نظر سیاسی تأثیر می‌گذارد.

نظام‌های ارزشی نقش مهمی در رفتار سیاسی (مثلاً انتخاب رهبران سیاسی) دارند. نظام ارزشی کلیت مندرج به پیوسته‌ای از موضوعات حیات مادی و معنوی است که گروه یا طبقه اجتماعی ارزش منفی و مثبت معینی به آن می‌دهد و همین ارزش‌ها متقابلاً فعالیت آنها را کنترل کرده و در جهت خاص‌تری هدایت می‌کند. افراد و گروه‌های مختلف ممکن است به ارزش‌های مختلفی الویت بدهند مثلاً بهبود وضع مادی یا قدرت، ایدئولوژی و غیره. برخی گروه‌ها ممکن است بیشتر به تحولات درونی جامعه بپایندیشند و گروه‌های دیگری به قدرت یا عظمت ملی اولویت بدهند. الگوهای رفتاری معمولاً در انطباق با نظام‌های ارزشی هستند و قالب‌ها یا شیوه‌های فعالیت افراد، گروه‌ها و طبقات اجتماعی را تعیین می‌کنند. تصورات قالبی یا کلیشه‌هایی که تعصب نژادی، جنسی یا طبقاتی را رواج می‌دهند برای حفظ قدرت و یا منافع طبقه مسلط در جامعه مفیدند و به وسیله نهادهای اجتماعی که توسط طبقه مسلط کنترل می‌شوند انشمار می‌یابند. اعتقاداتی مانند اینکه سیاهان پست‌تر از سفیدپوستان هستند یا زن‌ها از نظر هوش و فکر و استعداد از مرد‌ها پایین‌ترند و یا بعضی مشاغل مانند شغل قضاوت و غیره برای زنان مناسب نیست نمونه‌های این گونه تصورات قالبی هستند.

برخی عوامل فرهنگی مانند اعتقادات، ایدئولوژی‌ها و اسطوره‌ها می‌توانند در افزایش یا کاهش تعارض‌های سیاسی، در اعمال قدرت و در رفتارهای سیاسی تأثیر بگذارند. اعتقادات، باورها و معتقدات محکمی درباره واقعیت و مسائل و جنبه‌های خاص آن هستند. درستی یا نادرستی آنها را همیشه نمی‌توان به‌طور

تجربی آزمون کرد. مجموع اعتقادات رایج در یک جامعه یا در بخشی از جامعه را می‌توان به‌عنوان یک خرده نظام از نظام کلی فرهنگی آن جامعه در نظر گرفت. اعتقادات معمولاً همراه با نگرش‌ها، هنجارها و ارزش‌ها ظاهر می‌شوند. نمایان‌ترین ارزش‌ها و اعتقادات نسبتاً ظریف است. ارزش‌ها درباره مطلوبیت، خوبی و زیبایی (و کیفیت‌های مخالف آنها) هستند، حال آنکه اعتقادات درباره حقیقت یا افسانه‌اند یا آنچه درست و آنچه نادرست است. بعضی اعتقادات درباره گذشته بوده و آگاهی یا شعور تاریخی، هر گروه یا جامعه را نشان می‌دهند. نمونه این گونه اعتقادات، آگاهی یا شعور ملی، غرور قبیله‌ای و سنت انقلابی است. اعتقاداتی که درباره حال یا زمان حاضر هستند به‌عمل اجتماعی شکل می‌دهند و آینده یک گروه را معین می‌کنند. به‌مفهوم اعتقادات درباره حال و آینده یکی هستند زیرا اغلب اعتقادات درباره حال برحسب آینده در نظر گرفته می‌شوند (دعای نیم‌شبی دفع صد بلا بکند؛ صدقه هفتاد بلا را دور می‌کند؛ دنیا دار مکافات است). سرانجام بعضی اعتقادات درباره علیت است. (کسانی که اعتقاد دارند ستاره‌ها زندگی آنها را هدایت کرده و سرنوشتشان را پیشگویی می‌کنند نزد فالگیر و طالع‌بین و رمال می‌روند. پزشکان به تحقیقات درباره سرطان می‌پردازند به این اعتقاد که روش علمی تنها روشی است که یک روزی درمان آن را کشف خواهد کرد).

آنچه در رابطه با اعتقادات رایج در یک جامعه مهم است کارکردها و تأثیر آنهاست نه درستی یا نادرستی آنها که همیشه نمی‌توان اثبات کرد و اگر هم بتوان نادرستی آنها را اثبات کرد از نظر کسانی که آنها را باور دارند بی‌هوده است زیرا آنها معمولاً به توجیه اعتقادات می‌پردازند. به‌عنوان مثال در قرن‌های شانزدهم و هفدهم اعتقاد به جادو و اینکه قدرت‌های شیطانی به افراد انتقال نمی‌یابد در میان اروپاییان رواج داشت. در نتیجه هزاران زن بدبخت را در برابر همه مردم زنده سوزاندند. جامعه‌شناسان به امکان اینکه قدرت‌های شیطانی به افراد انتقال پیدا کنند نمی‌اندیشند بلکه می‌خواهند دریابند که کدام تضادهای اجتماعی، تنش‌ها یا محرومیت‌ها و کدام عناصر فرهنگی در آن برهه زمانی خاص اعتقاد به این گونه

پدیده‌ها را به وجود آورده‌اند و این که کارکردهای اعتقادات برای نظام اجتماعی با گروه‌های مختلف اجتماعی چیست.

اسطوره‌ها باورهای هستند که تصویری کم و بیش افسانه‌ای از طبیعت جهان، انسان‌ها و جامعه ارائه می‌کنند که به شدت ارزش‌گذاری شده است (مثلاً اسطوره‌های گناه نخستین، عصر طلایی، نژاد و غیره). اسطوره‌ها ممکن است برای مشروعیت بخشیدن به قدرت‌های حاکم یا نظام سیاسی مورد استفاده واقع شوند. از اسطوره‌های اجتماعی ممکن است برای ایجاد وفاق در جامعه استفاده شود. وجود وفاق لزوماً به معنای دموکراسی نیست. برای مثال در آلمان نازی اسطوره نژاد برتر و ایجاد حکومت هزار ساله رایش در تحمیل مردم و شیفنگی آنها نسبت به رژیم نازی و رهبری دیوانه‌اش تأثیر مهمی داشت. اما نازی‌ها دموکراسی را در آلمان از میان بردند و دهشتناک‌ترین دیکتاتوری قرن بیستم را به وجود آوردند.

نقش عوامل فرهنگی (ایدئولوژی، اعتقادات، اسطوره‌ها و غیره) در زندگی سیاسی با توجه به آنچه گفته شد کاملاً مشخص است؛ اما باید توجه داشت که این عوامل نسبت به عوامل اجتماعی - اقتصادی جنبه فزعی دارند یعنی می‌توانند تحولات را تسریع یا کند کنند نه اینکه آنها را به وجود آورند. تأثیر عوامل فرهنگی را در زمینه پیدایش و توسعه احزاب سیاسی بیشتر نشان دادیم. در زمینه آزادی خواهی نیز می‌توان به سنت انقلابی در فرانسه اشاره کرد که تأثیر خود را در دوره اشغال فرانسه توسط ارتش آلمان نازی در جنگ جهانی دوم در شکل‌گیری نهضت مقاومت فرانسه علیه فاشیسم نشان داد. همچنین وضع کشورهایی مانند لهستان، مجارستان و یوگوسلاوی که سنتی کهن در زمینه مبارزات آزادیخواهانه دارند نمونه دیگری از تأثیر عوامل فرهنگی در زندگی سیاسی جامعه است.

اجتماعی شدن سیاسی

اجتماعی شدن فرایند یادگیری اجتماعی و وسیله‌ای است که افراد به کمک آن آگاهی‌ها، مهارت‌ها و آمادگی‌هایی به دست می‌آورند که امکان مشارکت کم و بیش

مؤثر آنها را به عنوان اعضای گروه‌ها و جامعه فراهم می‌آورد. اجتماعی شدن سیاسی را می‌توان فرایندی که به وسیله آن افراد در جامعه‌ای معین با نظام سیاسی آشنا می‌شوند و تا اندازه قابل توجهی ادراکشان از سیاست و واکنش‌هایشان نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود تعریف کرد.

فرد با اجتماعی شدن دارای نوع خاصی شخصیت می‌شود، نقش معینی را در تقسیم کار می‌پذیرد یا مجبور می‌شود بپذیرد و منزلت خاصی پیدا می‌کند و آگاهانه در چارچوب حدود جامعه عمل می‌کند. افراد از طریق خانواده، مدرسه، روزنامه‌ها، تلویزیون، مبارزات سیاسی و مشاغل خود پیوسته درباره نقش خود در قلمرو سیاسی و نیز نقش دولت، مقامات محلی، مقامات نظامی و پلیس و نهادهای مرتبط با اقتدار هرچه بیشتر آگاه می‌شوند. تجربیات زندگی شمار عظیمی از افراد در یک جامعه معین، به ویژه افرادی که در یک طبقه قرار دارند، با یکدیگر همانندند و در نتیجه باورهای آنها یا فرهنگ سیاسی آنها و ایدئولوژی‌هایی که در معرض آنها بوده‌اند یا آنها را درونی گردانیده‌اند نیز همانندند. بدین سان در کشورهایی که تجربه طولانی حکومت‌های استبدادی و غیردموکراتیک وجود دارد و کوشش‌هایی که برای ایجاد دموکراسی صورت گرفته با خشونت سرکوب گردیده و شکست خورده است، خانواده‌ها به فرزندانشان یاد می‌دهند که در سیاست دخالت نکنند. در کشورهای دیگر برعکس است با دست کم آنها پیوسته اظهارات تحقیرآمیز درباره تقلب در انتخابات، فساد مقامات اداری و سرکوب پلیس نمی‌شنوند. از طریق این فرایندها انواع گوناگون شخصیت که در یک جامعه معین می‌توان یافت برطبق الگوهای فرهنگی رایج دوباره شکل می‌گیرند.^{۱۷}

تحلیل پارتو درباره انواع شخصیت و حضور آنها در هر یک از انواع نجبگان که به گفته باتامور شبیه به تمایزی است که ماکیاوولی بین انواع شخصیت با جناوین «روباها» و «شیرها» در سیاست برقرار می‌کند نمونه مطالعاتی است که در گذشته در این زمینه صورت گرفته است. ویلهلم رایش مطالعه‌ای درباره ریشه‌های خانوادگی آنچه که او «روان‌شناسی توده فاشیسم» نامیده است انجام داده که در آن

اقتدارگرایی آلمانی در تربیت کودکان را به گرایش بعدی آنها به اطاعت کورکورانه و انضباط شدید در چارچوب جنبش نازی ربط می‌دهد. ۱۸ امروز نیز مطالعات زیادی دربارهٔ روان‌شناسی طبقهٔ کارگر یا طبقهٔ متوسط، نقش انواع معین آموزش مذهبی در زندگی سیاسی و ذهنیت‌های اقتدارگرایانه و دموکراتیک و موضوعات مشابه بسیاری از این دست انجام می‌گیرند. در بیشتر این مطالعات مفهوم اجتماعی شدن سیاسی و فرهنگ نقش برجسته‌ای دارد.

با وجود این باید گفت که یکی از کاستی‌های مهم این گونه مطالعات کم‌ها دادن به نقش عوامل ساختاری و نهادی، در رفتار اجتماعی و سیاسی است. امروز بیشتر به این مسئله توجه می‌شود که تا چه اندازه و در چه زمینه‌ای شخصیت در تقابل با متغیرهای دیگر بر رفتار تأثیر می‌گذارد.

مطالعات اجتماعی شدن سیاسی نشان می‌دهند که: (۱) بسیاری از رفتارهای سیاسی و اجتماعی در مراحل اولیهٔ زندگی فراگرفته می‌شود. (۲) اجتماعی شدن سیاسی در سراسر زندگی رخ می‌دهد، اما دوران کودکی و تا اندازه‌ای دوران نوجوانی مراحل مهمتری در فرایند اجتماعی شدن هستند. (۳) اجتماعی شدن سیاسی از طریق عوامل مهم اجتماعی شدن، در درجهٔ نخست خانواده و مدرسه و سپس گروه‌های همسالان، گروه‌های کار، گروه‌های فراغت، گروه‌های مذهبی و رسانه‌ها صورت می‌گیرد. رسانه‌های همگانی یکی از عوامل مهم اجتماعی شدن سیاسی هستند. در جوامع دموکراتیک وجود رسانه‌های غیردولتی و رسانه‌های رقیب به‌ویژه تلویزیون سبب می‌شود که دیدگاه‌های گوناگون مطرح شوند. در نظام‌های غیردموکراتیک کنترل و با سانسور اطلاعات برای تداوم سلطهٔ رژیم بسیار مهم است. بنابراین رسانه‌های همگانی توسط دولت کنترل می‌شوند.

اجتماعی شدن سیاسی تا اندازهٔ زیادی ناآشکار است. طبقهٔ حاکم ایندولوژی خود را گاهی آگاهانه و آشکارا اما اغلب ناآگاهانه و پنهان تا اندازه‌ای از طریق اجتماعی کردن مداوم جامعه (در آغاز از طریق نظام آموزشی و بعداً از طریق شیوهٔ تولید غالب) مسلط می‌سازد. در دیدگاه کارکردگرایان اجتماعی شدن بخشی از

تبیین ثبات یا تعادل اجتماعی است. در دیدگاه مارکس اجتماعی شدن مانعی در راه دگرگونی جامعه است، یعنی چیزی که باید از میان برداشته شود و با آگاه شدن طبقهٔ تحت ستم و استثمار شده از استثمارش دگرگونی امکان‌پذیر خواهد شد. دیدگاه کنش متقابل دگرگونی را نتیجهٔ طبیعی و اگرچه نه اجتناب‌ناپذیر اجتماعی شدن از طریق تجربه می‌داند. افراد رفتارشان را طبق تجربه انطباق می‌دهند و تعدیل می‌کنند و در نتیجه جامعه ممکن است تغییر کند.

با وجود این اهمیت نسبی عوامل گوناگون اجتماعی شدن را باید در نظر داشت. برای مثال در یک جامعه با یک گروه بسیار مذهبی سازمان‌های رسمی مذهبی ممکن است از نخستین مراحل زندگی افراد نقش اجتماعی‌کنندهٔ مهمی بازی کنند. اما نمی‌توان گفت که این امر نگرش‌های مذهبی خانواده یا جامعه را لزوماً تقویت خواهند کرد، به‌ویژه اگر کار با زور انجام شود. همچنین نباید تصور کرد که خانواده و مدرسه لزوماً سازگارند. آنها ممکن است کاملاً در تضاد با همدیگر باشند (همان‌گونه که در مورد بعضی خانواده‌های مذهبی در آلمان نازی و برای بسیاری از لهستانی‌ها و چک‌ها در رژیم‌های کمونیستی مسلماناً چنین بود). به‌ویژه فرقه‌های مذهبی اغلب در می‌یابند که ارزش‌هایشان با ارزش‌های جامعه در تعارض است و برای حفظ کنترل خود بر فرایند اجتماعی شدن درصدد برمی‌آیند خود را از آن جامعه جدا سازند (این گونه تعارض‌ها در ایجاد بعضی کولونی‌های مذهبی آمریکایی مانند مورمون‌ها یا اجتماعات امیش و هاتری در ایالات متحدهٔ آمریکا و کانادا مهم بودند). رسانه‌های همگانی نیز از مهمترین عوامل اجتماعی شدن سیاسی هستند. در جوامع دموکراتیک امروزی رسانه‌ها منبع اصلی اطلاعات مردم دربارهٔ آنچه در جامعهٔ آنها و در جهان به‌طور کلی رخ می‌دهد هستند. در جوامع توتالیتر کنترل رسانه‌ها توسط رژیم برای تداوم سلطهٔ رژیم و همچنین اجتماعی کردن سیاسی بسیار مهم و اساسی در نظر گرفته می‌شود. القای مستمر ایدئولوژی رژیم و همنوا بودن اطلاعاتی که به‌وسیلهٔ رسانه‌ها انتشار می‌یابد با ایدئولوژی رژیم، اهمیت اساسی دارد.^{۱۹}

مفهوم «باز اجتماعی شدن» که به معنای القای ایدئولوژی به بزرگسالان است در رژیم‌های توتالیتر به‌ویژه آشکار است. هنگامی که این گونه رژیم‌ها به قدرت می‌رسند می‌کوشند نه تنها نسل جدید را اجتماعی کنند بلکه نسل قدیم را نیز «باز اجتماعی کنند» و ارزش‌هایشان را از ایدئولوژی قدیم به ایدئولوژی جدید تغییر دهند.^{۲۰}

وسائل اجتماعی شدن به سه دسته تقسیم می‌شوند: (۱) تقلید یعنی نسخه‌برداری از رفتار افراد یا گروه‌های دیگر که به‌ویژه در دوره کودکی اهمیت دارد. (۲) آموزش یعنی یادگیری، کم و بیش از رفتار مناسب از طریق تحصیلات رسمی یا گروه‌های بحث و مطالعه و فعالیت‌های دیگر مانند کارآموزی حرفه‌ای. آموزش بیشتر در دوره کودکی و نوجوانی مهم است اما ممکن است هرچند گاه در زندگی بزرگسالی نیز مهم باشد. (۳) انگیزش که یادگیری رفتار مناسب به وسیله تجربه و از طریق آزمایش و خطاست و در تمام دوره زندگی معمول است. رابطه بین اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی همیشه روشن نیست. همان گونه که پیشتر اشاره شد برخی مطالعات انتخاباتی روابط همبستگی نیرومند و پایداری میان ترجیحات حزبی و طبقه اجتماعی یافته‌اند. اما مطالعات دیگری کاهش آشکار در رفتار رأی دادن برحسب طبقه اجتماعی را نشان داده‌اند. همچنین بعضی مطالعات نشان داده‌اند که ارزش‌ها و نگرش‌های افراد در طول زمان و بسته به شرایط اجتماعی و سیاسی ممکن است تغییر کند.

تفصیل پانزدهم

روشنفکران و سیاست

مفهوم واژه روشن فکر چندان روشن نیست. در زبان‌های اروپایی دو واژه *Intellectuals* و *Intelligentsia* به معنای روشنفکران و اندیشمندان به کار برده است. برخی نویسندگان کوشیده‌اند همه کسانی را که در کارهای غیردینی هستند در این گروه قرار دهند. بدین سان افرادی که دارای مشاغل علمی هستند مانند استادان دانشگاه، دانشمندان و پژوهشگران و متخصصان، کسانی که به آفرینش اندیشه‌ها و انتقاد و نقد اندیشه‌ها می‌پردازند یا به کارهای فرهنگی و هنری اشتغال دارند، مانند نویسندگان، شاعران، هنرمندان، فیلسوفان، روزنامه‌نگاران، معلمان را می‌توان در این گروه قرار داد. همچنین این گروه‌ها را گاهی به عنوان «طبقه متوسط جدید» در نظر می‌گیرند که شامل همه کسانی می‌شود که دارای مشاغل غیردینی یا مشاغل «طبقه سبید» هستند. آکن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی گروه‌هایی از طبقه متوسط جدید مانند تکنسین‌ها، مدیران، مهندسان، کارمندان حرفه‌ای در خدمات عمومی و صنایع خصوصی را به عنوان بخشی از یک «طبقه کارگر جدید» در نظر می‌گیرد.^۱ در جوامع قرون وسطا و تمدن‌های سنتی نیز می‌توان برخی از این گونه گروه‌ها را تشخیص داد که گاهی نیز یک گروه نخبه حاکم را تشکیل می‌دهند، مانند ادیبانی که براساس شایستگی از راه امتحان‌های رقابتی برای خدمت در دستگاه دولتی استخدام می‌شدند و یک قشر دیوان‌سالار را تشکیل داده بودند که درواقع گروه

مقدمه

برای شناخت بیشتر قدرت و توزیع آن، بررسی رفتار سیاسی در درون جوامع و پویای آن، بررسی اینکه چه کسانی در سیاست مشارکت می‌کنند و چرا مشارکت می‌کنند ضروری است. بدیهی است مشکلاتی در تعریف اینکه چه چیزی فعالیت سیاسی را تشکیل می‌دهد وجود دارد. اما حتی در بررسی اینکه «چرا» افراد به فعالیت سیاسی می‌پردازند نیز مشکلات بیشتری وجود دارد. برخی از تبیین‌ها بدیهی هستند یا بدیهی به نظر می‌رسند، پویای تبیین‌هایی که ماهیتی ابزاری دارند و سیاست را وسیله‌ای برای دستیابی به هدفی بروشی تعریف شده از قبیل جلوگیری از ساختن یک جاده پیشنهاد شده یا تأمین پرداخت مزایای رفاهی‌ای که قبلاً پرداخت نشده‌اند در نظر می‌گیرند. این گونه تبیین‌ها ممکن است بروشی توسط افراد مربوط بیان شده باشند، اما تبیین‌های دیگر ممکن است هم برای کنشگران و هم برای مشاهده‌گران کمتر آشکار باشند.

یکی از تبیین‌های مشارکت یا عدم مشارکت سیاسی که لزوماً برای شرکت‌کنندگان یا غیرشرکت‌کنندگان آشکار نیست تبیین اجتماعی شدن است که وایت (۱۹۷۷، ص ۱) آن را «فرایند طولانی و پیچیده‌ای از یادگیری زندگی کردن در جامعه» تعریف کرده است. اما در زیر این تعریف ظاهراً ساده، تضادی عمده بین اجتماعی شدن به مفهوم فرایندی جبرگرایانه از یک سو و اجتماعی شدن به منزله فرایندی انطباقی از سوی دیگر نهفته است. دیدگاه جبرگرایانه از دو جهت عمده مورد انتقاد قرار گرفته است: نخست، آشکار است که افراد زادگانی رفتاری والدین، مصلحتان یا دیگران در جامعه نیستند و بلکه آنها به میزان متفاوت و اغلب قابل توجهی، قادر به نوآوری و تغییر هستند؛ دوم، گرچه اجتماعی شدن ممکن است عامل مهمی در تبیین دوام یک جامعه معین باشد، سواً هم به دلایل درون‌زا و هم به دلایل برون‌زا می‌توانند تغییر کنند و تغییر می‌کنند. همان‌گونه که رانگ (۱۹۶۱، ص ۱۹۲) استدلال کرده است: «همه انسانها

خواهند بود. صرف‌نظر از تأثیر بالقوه روابط با جهان سوم و عوامل محیطی‌ای مانند گرمای جهانگرد و بهره‌برداری از منابع طبیعی زمین، آن جوامع سرمایه‌داری خود با دگرگونی قابل توجهی پیشرو دگرگونی ناشی از تأثیرات رشد‌یافته اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه اروپا و نتایج موازنه تجارت آزاد بین امریکا و کانادا روبه‌رو هستند. قدرت و توزیع آن مفاهیمی ایستا نیستند، بلکه مفاهیمی پویا هستند و هرگونه تحلیل رفتار سیاسی در درون جوامع که موضوع بخش سوم است باید آن‌ها را در نظر بگیرد.

اجتماعی شده‌اند...، اما این بدان معنا نیست که آنها به وسیلهٔ هنجارها و ارزشهای خاص فرهنگشان کاملاً شکل گرفته‌اند» (تأکید افزوده شده است).

بنابراین، اجتماعی شدن در تعیین معرفت، ارزشها و نگرشهای افراد و بنابراین رفتارهایشان مهم در نظر گرفته می‌شود، اما تنها تبیین جزئی ارائه می‌کند و لازم است عوامل و متغیرهای دیگری در نظر گرفته شوند. در این زمینه، معرفت اساساً و اگرچه نه منحصراً، اطلاعاتی واقعی دربارهٔ جامعه، دربارهٔ افراد و گروهها و دربارهٔ جهان فزاسوی آنها در همهٔ موارد گذشته و حال تعریف می‌گردد. البته ممکن است این اطلاعات همیشه اطلاعاتی واقعی نباشند؛ زیرا افراد ممکن است اطلاعات نادرست دریافت کرده باشند، اما این گونه اطلاعات را چنان تلقی می‌کنند که گویی واقعی هستند. ارزشها به باورهای اساسی، دربارهٔ ماهیت چه‌ام، دربارهٔ افراد و گروهها و دربارهٔ جهان فزاسوی آنها تعریف می‌شوند. آنها برای مثال ممکن است باورهای اخلاقی، دینی، اجتماعی یا سیاسی، ساده یا پیچیده، دارای شالوده‌ای کاملاً استوار یا کمتر استوار، مثبت یا منفی باشند، اما به درجات متفاوت، نگرشها یا عقاید افراد را دربارهٔ موضوعات، افراد، مسائل و رویدادهای معین تقویت می‌کنند و شکل می‌دهند. به همین گونه، معرفت یک فرد هم ارزشها و هم نگرشها را تقویت می‌کند و شکل می‌دهد؛ اما نه لزوماً به طور متوالی، به این معنا که معرفت به جای اینکه مقدم بر شکل‌گیری ارزش یا نگرش خاصی باشد، ممکن است پس از شکل‌گیری برای تأیید آن به کار رود. بنابراین اجتماعی شدن باید نه به صورت ایستا، بلکه به شیوه‌ای پویا و چنان فرایندی که در سراسر زندگی ادامه دارد در نظر گرفته شود.

در اینجا شخصیت فرد یک متغیر اساسی است. اگرچه مسأله شخصیت از این جهت که تا چه اندازه محصول ویژگیهای موروثی یا تأثیرات محیطی است مورد بحث فراوان است - بحث طریقت در مقابل تربیت - به هیچ وجه اهمیت آن کم نمی‌شود. اینکه ویژگیهای شخصیتی گوناگون و انواع مختلفی از شخصیت وجود دارند امری کاملاً اثبات شده است و رابطهٔ بین شخصیت و معرفت، ارزشها و نگرشهای فرد ممکن است عامل مهمی در تأثیرگذار کردن رفتار سیاسی باشد.

تجربهٔ فرد دومین متغیر اساسی در این فرایند است که ممکن است معرفت، ارزشها و نگرشهای موجود را تقویت کند یا آنها را تغییر دهد. تجربه شامل رویدادها و مسائلی است که در برخی از آنها فرد مستقیماً درگیر است، اما به بسیاری از آنها تنها

تا اندازه‌ای علاقه دارد یا از وقوع یا وجودشان آگاه است.

اینکه تا چه اندازه اجتماعی شدن مشارکت سیاسی را تبیین می‌کند مسأله مهمی است، اما تبیینهای دیگر، بویژه ایجاد انگیزش و روانی مشارکت را نیز باید بررسی کرد. به جز مورد استثنایی مهم رأی دادن، سیاست در همهٔ جوامع یک فعالیت اقلیت است و فعالترین افراد یعنی صاحبان مقامات سیاسی، اداری و مقامات دیگر در دولت تعدادشان بسیار اندک است. اینکه آنها تا چه اندازه نمونهٔ نمایای جامعه به طور کلی هستند، چگونه گزینش می‌شوند و انگیزه‌های آنها چیست سؤالات مهمی برای جامعه‌شناسی سیاسی هستند. بنابراین، بخش سوم با استفاده از متغیرهایی که قبلاً مورد بحث قرار گرفتند، یعنی متغیرهای معرفت، ارزشها و نگرشها، تجربه و شخصیت، به بررسی و توسعهٔ مدل‌های اجتماعی شدن، مشارکت و گزینش سیاسی می‌پردازد.

شده است» و «تمام یادگیری سیاسی، رسمی و غیررسمی، عمدی و برون‌آموزی نشده در هر مرحله از دوره زندگی، شامل یادگیری آشکار سیاسی و هم یادگیری ظاهراً غیرسیاسی و ویژگی‌هایی که از نظر سیاسی دیرپ هستند» این تعریف اخیر گاهی از این جهت که بیش از حد کلی و وسیع است مورد انتقاد قرار می‌گیرد، اما تمایز میان اجتماعی شدن آگاهانه و عمدی از یک سو و اجتماعی شدن ناآگاهانه و محیطی را از سوی دیگر نشان می‌دهد.

تعریف محدود اجتماعی شدن سیاسی در کوششهای آشکار جوامع توان‌پذیر برای القای ارزشهای مبتنی از طریق نظام آموزشی، همان‌گونه که لینن و هیتلر گفته‌اند، بخوبی روشن می‌شود:

تتها با تغییر شکل اساسی آموزش، سازماندهی و تربیت جوانان، خواهیم توانست تضمین کنیم که نتایج تلاشهای نسل جوان ایجاد جامعه‌ای متفاوت با جامعه قدیم، یعنی جامعه‌ای کمونیستی، باشد (سخنرانی لینن برای اتحادیه جوانان کمونیست، ۲ اکتبر ۱۹۲۰).

هنگامی که یکی از مخالفان اعلام می‌کند: «من در کنار شما قرار نخواهم گرفت»، من به آرامی می‌گویم: «فرزند شما هم اکنون به ما تعلق دارد ... شما چه هستید؟ شما در می‌گذرید، اما فرزندان شما اکنون در اردوی جدید قرار دارند. در زمانی کوتاه آنها هیچ چیز دیگری را بهتر از این اجتماع جدید نخواهند شناخت» (سخنرانی هیتلر، ۶ نوامبر ۱۹۳۳).

ما تربیت روح این اجتماع را از سنین بسیار پایین در جوانانمان وظیفه خود قرار داده‌ایم ... و این رایش جدید جوانان خود را به هیچ‌کس نخواهد داد، بلکه خود به جوانان روی می‌آورد و آموزش و تربیت خود را به آنان القا می‌کند (سخنرانی هیتلر، ۱ مه ۱۹۳۷).

در آلمان نازی به کودکان یاد داده می‌شد که در درجه نخست باید نسبت به دولت آن‌گونه که در پیشرو یعنی آدولف هیتلر تجسم یافته است وفادار باشند. همه کتابهای درسی می‌بایست با ایدئولوژی نازی هماهنگ باشند و حتی در کتابهای درسی ریاضی از مثالهای «مناسب» استفاده می‌شد. این مثالها شامل محاسبه مساحت و جمعیت مستعمراتی که آلمان در جنگ جهانی اول از دست داده بود، ظرفیت و عملکرد هواپیماهای نظامی و مسائل مربوط به «مسأله یهود»، مانند تعداد و نسبت یهودیان در آلمان می‌شد. خارج از مدرسه برای کودکان بین سنین ده و چهارده سال، اجتماعی کردن

اجتماعی شدن سیاسی

مقدمه

اجتماعی شدن سیاسی را می‌توان فرایندی تعریف کرد که به وسیله آن افراد در جامعه‌ای مبتنی بر نظام سیاسی آشنا می‌شوند و تا اندازه قابل توجهی ادراکشان از سیاست و واقعیت‌های آن نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود. اجتماعی شدن سیاسی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیار مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفت، اما بعداً هنگامی که کوشش برای فراهم ساختن اساس تجربی مستحکم‌تری برای آن با مشکلات گوناگونی روبه‌رو گردید به صورت موضوعی برای مجادله و انتقاد درآمد. این امر به نادرده گرفتن نسبی آن منجر گردیده است به این معنا که برای بدیهی دانستن اجتماعی شدن سیاسی با ناچیز شمردن نقش آن بتدریج که کاستیهای آن در عمل آشکار می‌شوند گرایش به وجود آمده است. این امر مایه تأسف است از این جهت که دیررفار اجتماعی به طور کلی مفهوم اجتماعی شدن به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است و این پشیمانی مورد موشی برای ربط آن با رفتار سیاسی ایجاد می‌کند.

کتاب اجتماعی شدن سیاسی هربرت هایمن^۱ (۱۹۵۹) نخستین بحث نظام‌یافته درباره اجتماعی شدن سیاسی توسط یک دانشمند سیاسی است. هایمن از مطالعاتی که قبلاً در انسانشناسی و روانشناسی انجام شده بود سود جست، اما بتدریج دو نوع تعریف به وجود آمد که یکی محدود و دیگری کلی بود. این تعاریف توسط فرد گرینشتاین^۲ (۱۹۶۸، ص ۵۵۱) بخوبی خلاصه شده است: «القای عمدی اطلاعات، ارزشها و شیوه‌های عملی سیاسی به وسیله عوامل نهادی که رسماً این مسئولیت به آنها داده

2. Herbert Hyman

1. Political Socialisation

3. Fred Greenstein

به طور گسترده از طریق یونگ فولک^۱ و برای پسران و دختران بالاتر از چهارده سال به ترتیب از طریق هیتلر یوگند^۲ و بودند دویچر میدل^۳ اجزا می گردید. اتفاقاً در رژیم کمونیستی آلمان شرقی نیز از مثالهای نظامی برای مسائل ریاضی استفاده می شد.

الگوی مشابهی در شوروی وجود داشت: تمام کتابهای درسی و آموزشی می بایست از خط رسمی یا فراپندی که از کودکستان تا آموزش عالی استمرار می یافت تبیین می کرد. همان گونه که مثالهای نقل شده توسط یک خبرنگار سابق نیویورک تایمز^۴ در مسکو نشان می دهند، مسائل ریاضی نیز آشکارا به منظور اجتماعی کردن مورد استفاده قرار می گرفتند:

رفیق یوری گاگارین، نخستین کیهان نورد، یک شهروند شوروی بود. او ظرف ۱۰۸ دقیقه به دور کره زمین پرواز کرد. نخستین پرواز به دور زمین چند ساعت و چند دقیقه طول کشید؟

لنین، نخستین پخشکن انتمی جهان، در کشور ما ساخته شد. اگر بدانیم که $\frac{1}{2}$ طول آن ۱۶ متر و ۷۵ سانتیمتر و $\frac{1}{3}$ عرض آن ۵ متر و ۵۲ سانتیمتر است، در آن صورت طول و عرض این پخشکن چیست؟

یک دسته از کارگران نفت باید سالانه ۶ کیلومتر و ۶۵ متر سفرای کنند. آنها در شش ماه، نشت از سال اول ۴ کیلومتر و ۹۰۰ متر و در شش ماه دوم ۱ کیلومتر و ۵۰۰ متر کمتر سفرای کردند. آیا این دسته برنامه سالانه خود را اجرا کرده اند؟ اگر از هدفهای برنامه جلوتر رفته اند، حساب کنید به چه میزانی بوده است؟

یک «ساوخورز»^۵ [مزرعه دولتی] تهدید کرد ۳۳۵۰ تن پنبه به دولت بدهد، اما ۴۵۰۰ تن پنبه تحویل داد و سپس $\frac{1}{2}$ دیگر از این مقدار را بر آن افزود. این ساوخورز چند تن بیشتر از میزان تهدید خود پنبه تحویل داده است؟ (فیبیل، ۱۹۸۵، ص ۱۰۴).

اجتماعی کردن در شوروی از طریق سازمان پشاهندگان جوان که تقریباً همه کودکان بین نه تا چهارده سال عضو آن بودند بیشتر تقویت می گردید، اما عضویت در سازمان اصلی جوانان یعنی «کامسومول»^۶ گرایشگرانه تر بود و به معرفی یک عضو حزب کمونیست یا دو عضو «کامسومول» نیاز داشت. «کامسومول» یک کانال مهم گزینش برای عضویت در خود حزب کمونیست بود و اعضای آن تحت آموزش سیاسی مستقیم

- | | | |
|-------------------|------------------|-------------------------|
| 1. Yungvolk | 2. Hitler-Yugend | 3. Bund Deutscher Mädel |
| 4. New York Times | 5. sovkhos | 6. Young Pioneers |
| 7. Komsomol | | |

و آموزشهای دیگر قرار می گرفتند. همچنین همه مردان در شوروی از طریق خدمت نظام وظیفه در معرض اجتماعی شدن قرار می گرفتند. شایستهایی با فرایند اجتماعی در آلمان نازی به چشم می خورد.

ایوان ولگایز^۱ (۱۹۷۵) در کتاب اجتماعی کردن سیاسی در اروپای شرقی^۲ یادآور می گردد که مسائل ریاضی اغلب به موضوعاتی مانند ساعات کار و اخلاق کار سوسیالیستی مربوط بودند و در تمام دولتهای کمونیستی در سهای جداگانه ای درباره ایدئولوژی وجود داشت. ولگایز دریافت که تأکید بر مسائل ایدئولوژیک از یک کشور به کشوری دیگر فرق می کرد، اما موضوعات مشترکی پدید آمده بود که شامل ساختمان سوسیالیسم، ضد امپریالیسم، اخلاق سوسیالیستی و معین برپشتی بود. در سال ۱۹۹۰ روزنامه ها گزارش کردند که دانشجویانی که از کشورهای اروپای شرقی به کره شمالی باز می گشتند و سقوط رژیمهای کمونیستی و رها کردن ایدئولوژیهای کمونیستی را دیده بودند ملزم بودند به منظور تضمین قابلیت اطمینان ایدئولوژیک و وفاداری شان به رژیم کیم ایل سونگ یک دوره «بازآموزی» را بگذرانند.

تعریف وسیع جامعه شناسی سیاسی هم شامل اجتماعی کردن آگاهانه یا آشکار و هم اجتماعی شدن ناآگاهانه یا پنهان است. بنابراین اجتماعی شدن دارای رابطه تیرومندی با مفهوم فرهنگ سیاسی است، اگر چه با آن مترادف نیست. فرهنگ سیاسی توسط آلموند و وریا (۱۹۶۳، ص ۱۴) در کتاب فرهنگهای مدنی به «نظام سیاسی آن گونه که در شناخت، احساسات و ارزشهای مردم درونی گردیده است»، و بعداً توسط آلموند و پاول (۱۹۶۶، ص ۵۰) به «الگوی نگرشها و جهت گیریهای فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی، تعریف شده است. در کتاب فرهنگ مدنی، آلموند و وریا سه نوع فرهنگ سیاسی را مطرح کرده اند: کوه پنهان، ذهنی و مشارکتی. فرهنگ سیاسی کوه پنهان با آگاهی اندک از حکومت، انتظارات اندک از حکومت و میزان مشارکت سیاسی اندک مشخص می گردد؛ فرهنگ سیاسی ذهنی با میزان آگاهی و انتظار بالاتر، اما میزان مشارکت اندک، و فرهنگ مشارکتی با میزان آگاهی، انتظار و مشارکت زیاد مشخص می گردد. آنها نمونه های آرمانی ویری^۳ در نظر گرفته می شدند.

- | | |
|-----------------|----------------------------------------------|
| 1. Ivan Volgyes | 2. Political Socialization in Eastern Europe |
| 3. parochial | 4. Weberian ideal types |

اما از میان پنج کشوری که در مطالعه آلموند و وربا بررسی گردیده بودند مکزیک به فرهنگ کوته بینانه، ایتالیا و آلمان غربی به فرهنگ ذهنی و بریتانیا و ایالات متحده امریکا به فرهنگ مشارکتی نزدیک بودند، اگرچه آنها تصدیق کردند که همه شکلهای فرهنگ سیاسی در عمل درهم آمیخته هستند.

آلموند و وربا به علت این فرض که ارزشهای مشابهی بر هر پنج کشور قابل تطبیق است، مورد انتقاد قرار گرفته اند، اما مفهوم فرهنگ سیاسی همچنان مهم است، بویژه که خود این انتقاد به طور ضمنی نشان می دهد که ارزشها از یک جامعه به جامعه دیگر فرق می کنند و اینکه در نظر نگرفتن آن ارزشها خطر عدم درک آن جامعه را به همراه دارد. همچنین گفته شده است که آلموند و وربا فرهنگ سیاسی یکسانی را در یک جامعه معین فرض می کنند. بازبود این، در حائاتی که گزایندهایی در آن جهت وجود دارند آنها تصدیق می کنند که فرهنگ سیاسی یک جامعه ممکن است چند پاره باشد به میزانی که نه تنها تضادهایی در درون یک فرهنگ وجود دارند، بلکه فرهنگهای سیاسی جایگزین نیز ممکن است وجود داشته باشند. آنچه باید تصدیق شود این است که در بیشتر جوامع یک یا چند فرهنگ سیاسی جایگزین وجود خواهند داشت.

شاید معقول نباشد که اجتماعی شدن سیاسی مترادف با فرهنگ سیاسی در نظر گرفته شود، بلکه باید فرهنگ سیاسی را نتیجه اجتماعی شدن سیاسی دانست. این بدان معناست که اجتماعی شدن سیاسی باید به گونه ای گسترده تر و وسیله ای تعریف شود که به کمک آن افراد معرفت سیاسی یا اطلاعات، ارزشهای سیاسی یا باورهای اساسی و نگرشهای سیاسی یا عقایدی را درباره موضوعات مبتنی کسب می کنند. بنابراین بررسی بیشتر اجتماعی شدن سیاسی به صورت جستجویی برای پاسخ به این چهار سؤال مرتبط با یکدیگر درمی آید:

۱. چه چیزی یاد گرفته می شود؟
 ۲. چه زمانی یاد گرفته می شود؟
 ۳. چگونه یاد گرفته می شود؟
 ۴. چه رابطه ای میان اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی وجود دارد؟
- تحقیقات زیادی درباره پرسشهای دوم و سوم و تحقیقات نسبتاً قابل توجهی درباره

پرش اول انجام شده است (رک: لانگتون، ۱۹۶۹ و داسون، پرویت و دایسون، ۱۹۷۷)، اما سؤال عمده و سؤالی که پاسخ به آن از همه دشوارتر است پرسش آخر است. به علاوه، بیشتر تحقیقات درباره اجتماعی شدن سیاسی در ایالات متحده امریکا و در مورد این کشور انجام شده و اگر چه تحقیقات فراوانی درباره کشورهای دیگر انجام گردیده، این تحقیقات معمولاً چند پاره اند.

نظریه اجتماعی شدن سیاسی

شکل ۱-۵ متغیرها و فرایندهایی را که به اجتماعی شدن سیاسی کمک می کنند به صورت یک مدل نشان می دهد. در این مدل نخست به تعدادی از عوامل اجتماعی شدن، مانند خانواده، گروههای همسالان و رسانه های همگانی اشاره می شود که فرایند اجتماعی شدن از طریق آنها صورت می گیرد. این عوامل از سه طریق عمده، یعنی تقلید، آموزش و انگیزش، در سراسر زندگی فرد عمل می کنند. اما در هیچ جا اشاره نشده است که هر یک از این متغیرها به یک اندازه مهم هستند؛ برعکس، ممکن است اهمیت آنها از یک جامعه به جامعه دیگر، از یک فرد یا گروه به فرد یا گروهی دیگر و در هر حال در طول زمان متفاوت باشد. گفته شده است که معرفت، ارزشها و نگرشهای یک فرد به میزان قابل توجهی نتیجه فرایند اجتماعی شدن است. در هر حال، این مدل نیز می گوشتد اجتماعی شدن را فرایندی پویا و مداوم (اگر چه نه لزوماً پیوسته) تعریف نماید که ممکن است به پایداری ارزشها و نگرشهای مثبتی و همچنین به تعدیل و تغییر آنها کمک کند. بنابراین اجتماعی شدن ممکن است هم متضمن باز اجتماعی شدن و هم مستلزم تقویت ارزشها و نگرشها باشد.

دو متغیر مستقل تجربه و شخصیت فرد رابطه نزدیکی با فرایند اجتماعی شدن دارند و این متغیرها با متغیرهای دیگر دارای کنش متقابل هستند و سرندی ادراکی را به وجود می آورند که فرد از طریق آن نسبت به پدیده ها و انگیزه های سیاسی خارجی واکنش نشان می دهد و در موارد مناسب به فعالیت سیاسی می پردازد. بدیهی است، در این زمینه رفتار مناسب ممکن است شرکت نکردن در فعالیت سیاسی باشد. مشارکت سیاسی موضوع فصل ششم است.

چه چیزی یاد گرفته می شود. فرض نیرومندی در پژوهشهای اجتماعی شدن وجود دارد مبنی بر اینکه اساس بسیاری از رفتارهای سیاسی و اجتماعی در مراحل اولیه زندگی فرا گرفته می شود. در یکی از مطالعات مهم اجتماعی شدن سیاسی در دوران کودکی، ایستن و دنیس (۱۹۶۹) چهار مرحله را در فرایند اجتماعی شدن مطرح می کنند (ر.ک: شکل ۵-۲). پژوهش ایستن و دنیس که در ایالات متحده امریکا انجام گردید به این نتیجه رسید که کودکان در مرحله اول وجود اقتدار را تشخیص می دادند، یعنی کسی را که حق داشت فرمان صادر کند یا دستور بدهد، مانند پدر و مادر، پلیس، معلم و از نظر سیاسی رئیس جمهور، اما به مرور آنها از تمایز بین اقتدار درونی یا خصوصی پدر و مادر و معلم و اقتدار بیرونی یا عمومی پلیس و رئیس جمهور آگاه می گردیدند. به دنبال آن پی می بردند که نهادهای سیاسی غیر شخصی ای مانند کنگره، دستگاه قانونگذاری و دیوان عالی و فرایندهایی مانند رأی دادن وجود دارند. سرانجام، این آگاهی به دست می آید که تمایزی میان این گونه نهادها و فرایندها و افرادی وجود دارد که در آنها دخیل هستند یا آنها را اداره می کنند. اینکه در نهایت نهادها دیربای تر و قراتر از افراد هستند. به طوری که تصویرهای ذهنی آرمانی شده افراد خاص، مانند رئیس جمهور یا یک سناتور، به ریاست جمهوری یا کنگره انتقال داده می شوند.

۱. باز شناختن اقتدار فردی.

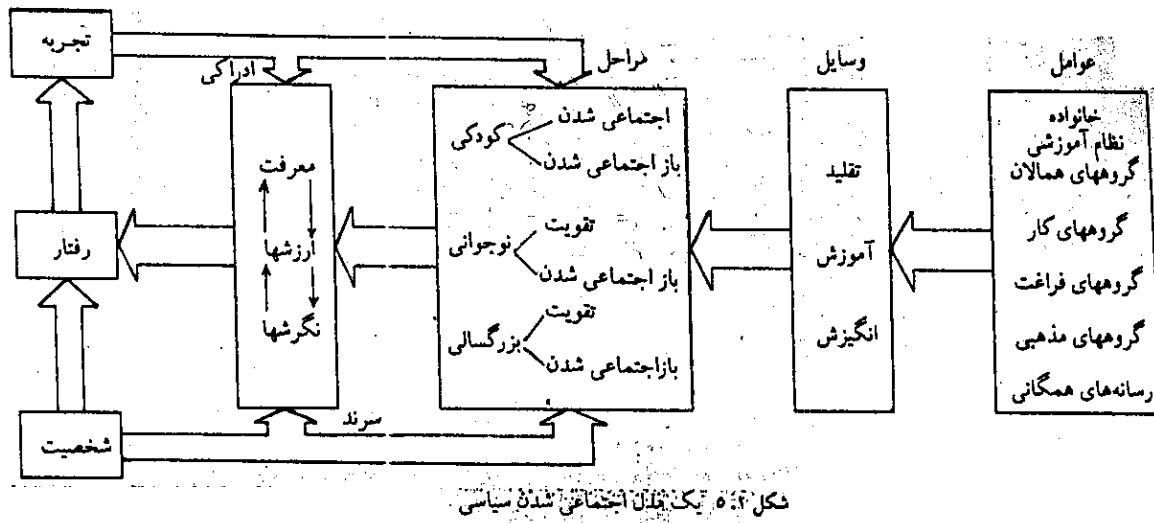
۲. باز شناختن وجود تمایز میان اقتدار درونی و بیرونی.

۳. باز شناختن اقتدار سیاسی غیر شخصی.

۴. باز شناختن وجود تمایز میان نهادها و افراد مرتبط با آنها.

شکل ۵-۲ مراحل اجتماعی شدن سیاسی دوران کودکی (منبع: ایستن و دنیس، ۱۹۶۹)

مراحل مشابه توسعه در مطالعه جوامع دیگر نیز مشاهده شده است، اما هم در ایالات متحده امریکا و هم در کشورهای دیگر، تفاوتهایی به لحاظ سن، پایگاه اجتماعی اقتصادی، جنسیت، ضریب هوشی و مذهب وجود دارد. مهمترین این تفاوتها را در سطوح «اثر بخشی سیاسی» می توان یافت، یعنی میزان که افراد احساس می کنند می توانند در سیاست تأثیر بگذارند که اساساً بسته به پایگاه اجتماعی اقتصادی و



ضرب هوشی فوق می‌کند (میلبرات و گوتل، ۱۹۷۷: ص ۶۰).

به طور کلی، تصویر پدید آمده از آنچه یاد گرفته می‌شود تصویری از پیشروی از ساده به پیچیده، از مفهوم محدود سیاست و نهادهای سیاسی به مفهوم گسترده آنها و از همانندی با کشوری خاص و بازشناختن نمادهای آشکار اقتدار سیاسی به مفاهیم انتزاعی تر مانند رأی دادن، دموکراسی، و ایدئولوژی است. افراد به درجات متفاوت، درباره سیاست معرفت کسب می‌کنند. اما این معرفت اساس اندیشه‌ها و پدیده‌های سیاسی آنهاست و با ارزشهای گوناگونی که درباره اندیشه‌ها و پدیده‌های سیاسی دارند تفسیر می‌گردد که خود اساس نگرشها یا عقاید خاص را تشکیل می‌دهند.

چه زمانی یاد گرفته می‌شود. پاسخ کوتاه به این پرسش که اجتماعی شدن سیاسی چه زمانی رخ می‌دهد این است که در سراسر زندگی، اما در عمل همان گونه که بحث بالا نشان می‌دهد دوران کودکی و تا اندازه کمتری دوره نوجوانی به طور کلی مهمتر از دوران بزرگسالی در نظر گرفته می‌شوند. با این همه، توجه فزاینده‌ای به اجتماعی شدن در دوران بزرگسالی ابراز گردیده است، و نیز به این اندیشه که اجتماعی شدن فرایندی است که در سراسر زندگی ادامه می‌یابد، نه اینکه به ایست و چند سال نخست زندگی محدود باشد، هر چند که ممکن است این سالهای نخستین برای بیشتر مردم در بیشتر جوامع مهم باشند. ولگایز (۱۹۷۵، ص ۳۱) در مطالعه خود درباره اروپای شرقی، به «اجتماعی شدن نسلی»^۲ (یعنی اجتماعی کردن خود آگاه یا ناخود آگاه کودکان توسط بزرگسالان) و به «باز اجتماعی شدن» که آن را به دو «مرحله انقلابی» و «مرحله پیوسته»^۳ تقسیم می‌کند اشاره می‌کند. به گفته او هنگامی که یک رژیم جدید با ارزشهای ایدئولوژیک متفاوتی به قدرت می‌رسد می‌کوشد نه تنها نسل جدید را اجتماعی کند، بلکه نسل قدیم را نیز بازاجتماعی کند و ارزشهایشان را از ایدئولوژی قدیم به ایدئولوژی جدید تغییر دهد. اما علاوه بر آن رژیم کوشش می‌کند کنترل رسانه‌ها تقویت کند. در چنین شرایطی تمام فعالیت‌های جامعه اصولاً و به میزان قابل توجهی عملاً تابع ارزیابی ایدئولوژیک قرار می‌گیرند و بنابراین انتظار می‌رود که رفتار

1. identity
2. generational socialisation
3. revolutionary phase
4. continuum phase

واقعاً با ظاهر با همبازهای آشکار ایدئولوژیک همرا باشد. بنابراین، اجتماعی شدن همان گونه که در مورد دانشجویان کره شمالی پیش گفته شد، تا اندازه زیادی آگاهانه و آشکار است.

چنین تصویری در جوامع توتالیتیر قابل تشخیص است، اما اجتماعی کردن بزرگسالان تا چه اندازه بر جوامع دیگر قابل تطبیق است؟ گرایش به در نظر گرفتن اجتماعی شدن به منزله پدیده‌ای که منحصر به دوران کودکی و نوجوانی است آشکارا توسط تعدادی از جامعه‌شناسان و تلویمات توسط نظریه پردازان مارکسیست مورد حمله قرار گرفته است. گروه اول به اجتماعی شدن همچون فرایندی می‌نگرند که در سراسر زندگی ادامه دارد و به فرد کمک می‌کند تا خود را با شرایط و وضعیت‌های متغیر انطباق دهد. این دیدگاه به طور گسترده و اگر چه نه منحصر با آنچه به «دیدگاه کنش متقابل نمادی»^۴ معروف شده و توسط وایت (۱۹۷۷، ص ۶۵) در مطالعه‌اش درباره اجتماعی شدن جمعیتی گردیده است در ارتباط است: «اجتماعی شدن مادام‌العمر به صورت فرایند انباشته شونده‌ای درمی‌آید که به وسیله آن فرد می‌تواند رفتار و دانش موجود را با وضعیت‌های جدید انطباق دهد. ذخایری از ارزشها، نگرشها و کنشهای اجتماعی ایجاد می‌شود و کنشگر اجتماعی می‌تواند از همه آنها با هم استفاده کند تا با نیازهای موقعیتهای نقش در حال دگرگونی سازگار گردد».

بنابراین استدلال می‌شود که در درون خانواده، گروه همسالان، گروه کار و گروههای فراغت، کنش متقابلی میان افراد وجود دارد که به سازگاری رفتار پیش از تجربه و در نتیجه تجربه منجر می‌شود. برای مثال در زناشویی میان طرفهای ازدواج و همین گونه در خانواده میان والدین و کودک و کودک و والدین اجتماعی شدن وجود دارد که لزوماً براساسی برابر مبتنی نیست. کنشهای متقابل دیگر میان کارفرمایان و کارکنان، میان کارکنان، میان دوستان و آشنایان و در سازمانهای داوطلبانه مانند اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای اجتماعی و ورزشی و مانند آنها رخ می‌دهد. مشکل اجتماعی شدن سیاسی این است که به جای اینکه آشکار باشد تا اندازه زیادی ناآشکار است، اما بویژه تشخیص اینکه چه چیزی دقیقاً سیاسی است می‌تواند حتی دشوارتر باشد. اما این مسأله توجه را به جنبه مهمی از اجتماعی شدن معطوف می‌کند که برای فرد

1. symbolic interactionist view
2. changing role situations

بیشتر فرایندی جامع است تا مجزا و جزئی از تجربه فرد است. این بدان معنا نیست که جنبه‌های مبتنی از اجتماعی شدن، سیاسی یا غیرسیاسی، آشکار نیست، یا حتی بویژه به خانواده، گروه همالان، موقعیت کاری یا سیاست و یا هر چیز دیگری مربوط نمی‌شود، بلکه منظور این است که آنها به طور مجزا به وقوع نمی‌پیوندند.

برای مثال، کسی که به حزبی سیاسی می‌پیوندد و عضو فعالی می‌شود با الگوهای رفتاری گوناگون و هنجارهایی که شیوه حزب را منعکس می‌کنند آشنا خواهد شد. در بعضی از موارد این الگوها و هنجارها به صورت قواعد رسمی در می‌آیند و بنابراین تا اندازه زیادی آشکارند، اما بسیاری از رفتارها غیررسمی خواهند بود، مانند استفاده از زبان مناسب که به وسیله شیوه‌های مخاطب قراردادن افراد نشان داده می‌شود. مانند «رفقا»، «برادران و خواهران»، «همکاران»، «خانمها و آقایان» یا «دوستان»، یا اشاره به رقیبان و مخالفان مانند «توریها»^۱ یا «سوسیالیستها». مثالی از باز اجتماعی شدن را می‌توان در دو مجلس پارلمان انگلستان مشاهده کرد: مجلس عوام آیینها و ترتیبات مفصل و پیچیده‌تری از مجلس اعیان دارد. علت آن تا اندازه قابل توجهی این است که نبرد حزبی در مجلس عوام شدیدتر است، در صورتی که مجلس اعیان می‌تواند بیشتر به محدودیتهای غیررسمی اتکا کند. این امر در این واقعیت بازتاب یافته است که رئیس مجلس عوام از اقتدار قابل ملاحظه و اختیارات کاملاً مشخصی برای تحمیل آن برخوردار است، در صورتی که رئیس مجلس اعیان چنین اقتداری ندارد و بحثها تا اندازه زیادی خود به خود تنظیم می‌شوند. بدینسان نمایندگان سابق که به غوغا و جنجال مجلس عوام عادت دارند و مقام اعیانی به آنها اعطا می‌گردد و عضو مجلس اعیان می‌شوند، معمولاً سرعت هنجارهای رفتار متفاوت را یاد می‌گیرند و به طور خلاصه اجتماعی می‌شوند یا به طور دقیقتر در زمینه آموزش رفتار مناسب باز اجتماعی می‌شوند.

دیدگاه مارکسیستی از این جهت بی‌شابهت با دیدگاه کارکردی نیست که به طور ضمنی اما نه آشکار استدلال می‌کند که اجتماعی شدن فرایندی مستمر و لزوماً این گونه است، چون طبقه حاکم باید مطمئن باشد که عقایدش در جامعه مسلط است. بنابراین گاهی آگاهانه و آشکارا، اما اغلب ناآگاهانه و پنهان ایدئولوژی مسلط تا اندازه‌ای

از طریق اجتماعی کردن مداوم جامعه، در آغاز از طریق نظام آموزشی و بعداً از طریق شیوه تولید غالب، حفظ می‌شود. اساساً، مفهوم سرکردگی گرامشی و مفهوم دستگاههای ایدئولوژیک دولتی آلتوسر در واقع شکلهایی از نظریه اجتماعی شدن هستند که از طریق آنها ایدئولوژی حاکم می‌تواند مسلط گردد. در حقیقت شباهت غربی بین دیدگاه مارکسیستی و دیدگاه کارکردگر ادراک اجتماعی شدن سیاسی وجود دارد، از این جهت که هر دو اجتماعی شدن را وسیله‌ای در نظر می‌گیرند که به کمک آن یک جامعه خود را دائمی می‌سازد. با این حال، از دیدگاه کارکردگرایانه اجتماعی شدن بخشی از تبیین ثبات یا تعادل اجتماعی است و بنابراین باید مثبتی به آن نگریسته می‌شود، در صورتی که از دیدگاه مارکسیستی اجتماعی شدن مانعی در راه دگرگونی جامعه است، یعنی چیزی که باید از میان برداشته شود، نه اینکه پذیرفته شود. تا این حد دیدگاه مارکسیستی اجتماعی کردن سیاسی، ابزاری^۱ و جبرگرایانه^۲ است، اما تنها تا آنجا که به محض آگاه شدن طبقه استثمار شده از استثمارش فروپاشی فرایند قدیمی اجتماعی شدن آغاز می‌گردد و فرایند جدیدی شروع می‌شود.

دیدگاه کنش متقابل برعکس نه تنها امکان دگرگونی را تصدیق می‌کند، بلکه آن را نتیجه طبیعی و اگر چه نه اجتناب‌ناپذیر اجتماعی شدن از طریق تجربه در نظر می‌گیرد. افراد رفتارشان را طبق تجربه انطباق می‌دهند و تبدیل می‌کنند و در نتیجه جامعه ممکن است تغییر کند. تا آنجا که به اجتماعی شدن مربوط می‌شود، تحقیقات نشان می‌دهد که افراد ممکن است ارزشها و نگرشهای خود را از طریق تحرک اجتماعی و جغرافیایی تغییر دهند. برای مثال انتقال از یک محله به محله دیگر بویژه در مواردی که این تحرک تغییری را در پایگاه اجتماعی - اقتصادی منعکس می‌کند، ممکن است در ادراک سیاسی و رفتارهای سیاسی فرد تأثیر بگذارد. بدینسان تحقیقات در ایالات متحده امریکا گرایشی را در جهت تغییر احساس تعلق حزبی در میان دموکراتهایی نشان داده است که در نواحی جمهوریخواه سکونت می‌گزینند، اگر چه عکس آن نشان داده نشده است.

در نظر نگرفتن تداوم اجتماعی شدن در دوره بزرگسالی و در سراسر زندگی به طور مشخصی گمراه کننده به نظر می‌رسد. تا اندازه زیادی این اجتماعی شدن به جای

ایالات متحده آمریکا و کانادا و شاید بهتر از همه در تاریخ یهودیان و تأسیس دولت اسرائیل^۱ مهم بودند.

علاوه بر این هر چند که ممکن است خانواده و مدرسه در مراحل اولیه اجتماعی شدن مهم باشند، عوامل دیگر ممکن است بعداً اهمیت بیشتری پیدا کنند. نقش گروه‌های همسالان در بسیاری از جوامع ابتدایی با پژوهش‌های انسان‌شناسی بخوبی اثبات گردیده است، اما گروه‌های همسالان نیز در زمینه‌ای اجتماعی - اقتصادی بویژه در رابطه با منزلت اجتماعی و اغلب از طریق گروه‌های کار، فراغت و گروه‌های مذهبی عمل می‌کنند، هر چند با آنها مترادف نیستند. مشاغل گوناگون با سبک‌های زندگی مبتنی در ارتباط هستند و اغلب در نمادهای منزلت^۲ بازتاب می‌یابند.

رسانه‌های همگانی به طور گسترده یک عامل مهم اجتماعی شدن به طور کلی، و بویژه عامل مهم اجتماعی شدن سیاسی دانسته می‌شوند. در جوامع مدرن رسانه‌ها منبع اصلی اطلاعات مردم درباره آنچه در جامعه آنها و در جهان به طور کلی رخ می‌دهد هستند. حکومت‌ها از هر نوع و هر شکل نه تنها به این مسأله توجه دارند، بلکه به درجات متفاوت برای انتقال دیدگاه‌هایشان از رسانه‌ها استفاده می‌کنند. همه حکومت‌ها می‌کوشند بر رسانه‌ها تأثیر بگذارند و برخی در صدد کنترل آنها برمی‌آیند. شکی نیست که در جوامع توتالیتر کنترل رسانه‌ها برای تداوم سلطه رژیم است و علاوه بر این به منزله یک عامل مهم اجتماعی کردن سیاسی، بسیار مهم و اساسی در نظر گرفته می‌شود. تنها موضوع منفی سانسور مطرح نیست، بلکه موضوع مثبت تقویت و القای مستمر ایدئولوژی رژیم است که اهمیت اساسی دارد. کلیه اطلاعاتی که به وسیله رسانه‌ها انتشار می‌یابد باید با ایدئولوژی حاکم همخوان باشد. انتشار اطلاعاتی که نتواند همخوان گردد ممنوع می‌شود و رابطه بین واقعیت و گزارش تضعیف می‌شود تا آنجا که در صورت لزوم افسانه واقعیت می‌شود و واقعیت جدیدی خلق می‌گردد. تعجبی نداشت که ویلیام شایرر^۳ (۱۹۶۰) نویسنده کتاب ظهور و سقوط رایش سوم^۴ که به عنوان یک

۱. به شهادت قطعی تاریخ، دولت اسرائیل با زور کشورهای استثمارگر غربی پدید آمده و به همین جهت جمهوری اسلامی ایران، آن را به رسمیت نمی‌شناسد. آیدن نام آن در کتاب هم از باب توصیف چندی است که هست - هر چند ظالمانه و غصبی است - و هرگز به معنای قبول آن نیست (سمت).

۲. status symbols

۳. William Shirer

۴. The Rise and Fall of the Third Reich

اینکه ارزش‌ها و نگرش‌ها را به طور بنیادی تغییر دهد، ممکن است تجربیات قبلی را تقویت کند، اما اهمیت آن را کاهش نمی‌دهد.

چگونه یاد گرفته می‌شود. بسیاری از تحقیقات در مورد اجتماعی شدن به طور کلی و بویژه اجتماعی شدن سیاسی همان گونه که پیشتر ملاحظه شد بر دوران کودکی متمرکز گردیده‌اند و همان گونه که می‌توان انتظار داشت تأکید قابل ملاحظه‌ای بر نقش خانواده و مدرسه به منزله عوامل اجتماعی شدن کرده‌اند؛ اما دیدگاه گسترده‌تر اجتماعی شدن استدلال می‌کند که هر چند خانواده و مدرسه ممکن است مهم باشند عوامل دیگری نیز وجود دارند - مانند گروه‌های همسالان، گروه‌های کار، گروه‌های فراغت، گروه‌های مذهبی و رسانه‌ها. اگر این مسأله که پاراسترهای اساسی رفتار در طی دوران کودکی و تا اندازه کمتری در دوره نوجوانی شکل می‌گیرند درست باشد، در آن صورت خانواده و مدرسه ممکن است مهمترین عوامل اجتماعی شدن در بیشتر جوامع مدرن باشند.

اما اهمیت نسبی عوامل گوناگون، باید با دقت ارزیابی شود. برای مثال در یک جامعه یا بخشی از جامعه که بسیار مذهبی است، کلیسا یا مسجد یا گروه‌بندی‌های دیگر مذهبی ممکن است از نخستین مراحل زندگی فرد نقش اجتماعی‌کننده مهمی بازی کنند. اینکه این امر ممکن است نگرش‌های مذهبی خانواده یا جامعه را تقویت کند ربطی به موضوع ندارد، بویژه اگر این کار با زور انجام شود. همچنین تأثیر بدی عوامل دیگر هر چه باشد، نباید این تصور را ایجاد کند که خانواده و مدرسه لزوماً سازگارند؛ آنها ممکن است کاملاً در تضاد با همدیگر باشند، همان گونه که در مورد بعضی خانواده‌های مذهبی در آلمان نازی و برای بسیاری از لهستان‌ها و چک‌ها در رژیم‌های کمونیستی مسلمان چین بود. بویژه فرقه‌های مذهبی اغلب درمی‌یابند که ارزش‌هایشان با ارزش‌های جامعه در تضاد است تا آنجا که در صدد برمی‌آیند خود را از آن جامعه جدا سازند و به طور مؤثر کنترل خود را بر فرایند اجتماعی شدن حفظ کنند. این گونه تضادها در ایجاد بعضی از کوچ‌نشین‌های^۵ امریکایی، در تاریخ گروه‌هایمانند هیوگنگتها^۶ و مورمون‌ها^۷، در توسعه و تداوم موجودیت کوچ‌نشین‌ها با اجتماعات امیش^۸ و هاتری^۹ در

۱. colonies

۲. Huguenots، فرقه پروتستان فرانسوی قرن‌های ۱۶ و ۱۷ (م).

۳. Mormons، فرقه‌ای مذهبی که در قرن ۱۹ در آمریکا توسط جوزف اسمیت تأسیس شد (م).

۴. Amish، فرقه‌ای مذهبی که در قرن ۱۷ توسط چکوب امان تأسیس شد (م).

۵. Hutterite، فرقه‌ای مذهبی که در قرن ۱۶ توسط چکوب هاتر اتریشی تأسیس شد (م).

خبرنگار در آلمان نازی در دهه ۱۹۳۰ حضور داشت گاهی در تعیین اینکه چه چیزی حقیقت است و چه چیزی حقیقت نیست خود را ناتوان می یافت.

نقش رسانه ها در اجتماعی کردن سیاسی در جوامع دیگر تا اندازه زیادی به دلیل پیچیدگی بیشتر آن کمتر روشن است. در بعضی از جوامع سانسور رسانه ها گسترده است، اما در بسیاری از جوامع دیگر حکومتها فاقد کنترل بر رسانه ها، آن گونه که در جوامع دیکتاتوری و توتالیتر دیده می شود، هستند. در این جوامع اغلب رسانه های رقیب یکدیگر وجود دارند که نماینده دیدگاههای همسبز هستند یا منابع اطلاعات جایگزین را فراهم می کنند. با وجود این هرگونه اجتماعی کردن بزرگسالان باید شامل جایگاهی برای رسانه ها باشد. اطلاعات یک کالای بیطرف نیست که از منبع خود یا رسانه ای که از طریق آن به مخاطبان خود می رسد رنگ نپذیرد. اطلاعات باید انتخاب، بسته بندی و مهمتر از همه تفسیر شود. روزنامه ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی تا اندازه قابل توجهی ارزشها و نگرشهای را منعکس خواهند کرد که مردم بیشتر و تا اندازه ای از طریق فرایند اجتماعی شدن فرا گرفته اند. رسانه ها، خود، آن ارزشها و نگرشها را تقویت و تعدیل می کنند و به فرایند اجتماعی شدن و بازاجتماعی شدن استمرار می بخشند.

وسایلی که از طریق آنها اجتماعی شدن رخ می دهد به سه دسته تقسیم می شوند: تقلید، آموزش^۱ و انگیزش^۲. تقلید نسخه برداری از رفتار افراد یا گروههای دیگر است و به طور کلی بیشتر از همه در دوران کودکی اهمیت دارد. آموزش، یادگیری کم و بیش عمدی رفتار مناسب از طریق تحصیلات رسمی و به طور کمتر رسمی از طریق گروههای بحث و مطالعه و فعالیتهای دیگر مانند کارآموزی حرفه ای است. انگیزش، یادگیری رفتار مناسب به وسیله تجربه و از طریق فرایند آزمایش و خطاست. آموزش بروشنی بیش از همه در دوره کودکی و نوجوانی مهم است، اما ممکن است هر از چند گاه در زندگی بزرگسالی نیز مهم باشد، در حالی که انگیزش در تمام دوره زندگی معمول است.

رابطه بین اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی، بررسی رابطه میان اجتماعی شدن و رفتار دشوارترین جنبه نظریه اجتماعی شدن است. بیشتر پژوهشهایی که درباره آن انجام شده بر داده هایی استنتاجی استوار است که اصولاً داده های اجتماعی - اقتصادی را

1. imitation
2. instruction
3. motivation

با رفتار واقعی تطبیق می دهند. این شیوه پروژه در مطالعات رفتار انتخاباتی معمول است که در آن از همبستگیهای بین ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی مانند شغل و تحصیلات و رفتار رأی دادن برای تأیید این استدلال استفاده می شود که، رفتار رأی دادن به میزان قابل توجهی نتیجه اجتماعی کردن سیاسی است.

برای مثال مطالعات رفتار انتخاباتی بریتانیایا روابط همبستگی نیرومند و پایداری میان ترجیحات حزبی و طبقه اجتماعی یافته است. در واقع، در اواخر دهه ۱۹۶۰ پیتز پولزر^۱ (ص ۸۸) تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد «طبقه اساس سیاست حزبی بریتانیا را تشکیل می دهد؛ بقیه پیرایه است». بانلر و استوکس^۲ (۱۹۶۹) به گونه ای مشخص تر در مطالعه خود موسوم به «مکتوبی سیاسی در بریتانیا» درباره رفتار انتخاباتی، بین حزبی که پاسخگویانشان از آن پشتیبانی می کردند هنگامی که برای نخستین بار رأی دادند و ترجیحات حزبی والدین آنها همبستگیهای بسیار زیادی یافتند. با وجود این، مطالعات جدیدتر دیگر کاهشی آشکار در رأی دادن برحسب طبقه اجتماعی را نشان داده اند (فرانکلین، ۱۹۸۵؛ رز و مک آلستر، ۱۹۸۶). تا اندازه ای این کاهش به تغییرات قابل توجه در ترکیب اجتماعی انتخاب کنندگان، پروژه کاهشی در ابعاد طبقه کارگر و تا اندازه ای به آنچه «صف بندی زدایی حزبی»^۳ یعنی گسیختگی جزئی ارتباط بین ترجیحات حزبی و طبقه نامیده شده نسبت داده شده است (کرو و دیگران، ۱۹۷۷؛ کرو، ۱۹۸۴). فرانکلین، رز و مک آلستر برآنند که یکی از دلایل اصلی صف بندی زدایی حزبی تمایل زیادتر از جانب رأی دهندگان برای قرار دادن گزینش انتخاباتی خود بر مسائل سیاسی بوده است تا احزاب. مسلماً بین سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۸۷ کاهش قابل توجهی در نسبت رأی دهندگانی که احساس یگانگی و تعلق بسیار به احزابشان نشان می دادند و در نسبت انتخاب کنندگانی که از دو حزب عمده محافظه کار و کارگر حمایت می کردند وجود داشت. توافق گسترده ای درباره تأثیر تغییرات در ترکیب اجتماعی انتخاب کنندگان نیز وجود دارد: «آنها اکنون بیشتر از طبقه متوسط، کمتر مذهبی، تحصیل کرده تر و برابر ترند» (هیت و دیگران، ۱۹۹۱، ص ۲۰۰) و اینکه آن تغییرات بیشتر به سود محافظه کاران و دموکراتهای لیبرال (و پیشینیان آنها) بوده است تا

1. Peter Palzer
2. Butler and Stokes
3. Political Change in Britain
4. partisan de-alignment

درباره «چهار آزادی» مشهور روزولت - یعنی آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی از ترس و آزادی از نیازمندی - بین سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۶۵ هنگامی که از پاسخگویان سؤال شد کدام یک از آنها را مهتر می‌دانند تغییرات قابل توجهی در مورد همه آنها بجز مذهب به وجود آمده بود. در سال ۱۹۴۹ ترتیب رتبه‌بندی عبارت بود از: «آزادی از نیازمندی» (۳۵ درصد)، «آزادی بیان» (۲۶ درصد)، «آزادی از ترس» (۱۷ درصد) و «آزادی مذهب» (۱۲ درصد)، در صورتی که در سال ۱۹۶۵ این رتبه‌بندی عبارت بودند از: «آزادی بیان» (۵۴ درصد)، «آزادی از نیازمندی» (۱۹ درصد)، «آزادی مذهب» (۱۴ درصد) و «آزادی از ترس» (۱۰ درصد) (امید ۱۹۶۷).

در مورد نخست می‌توان استدلال کرد که نظام شوروی و برخی از ارزشهای ایندولوژیک مهم آن به رغم سرخوردگی از جهات دیگر هنوز به میزان قابل توجهی مشروعیت خود را حفظ کرده بودند و در مورد دوم می‌توان گفت که در طول یک دهه و نیم آلمان غربی بتدریج مشروعیت به طور قابل ملاحظه بیشتری کسب کرد که با تأکید بسیار بیشتر بر ارزشهای آرمانگراییانه لیبرال - دموکراتیک و کاهش آشکار در توجه مادیرگرایانه به بقا مشخص می‌گردد. منطق این استدلال این است که بنابه تعریف اجتماعی شدن سیاسی فرایند نسبتاً کندی است، اما فرایندی است که می‌تواند دست‌کم در رابطه با مشروعیت، با دگرگونی ارتباط داده شود. با وجود این در بعضی از موارد فرایند «قدیمی» اجتماعی شدن ممکن است بسیار نیرومند باشد و رژیم جدید ممکن است هرگز چیزی بیش از مشروعیت محدود کسب نکند یا ممکن است تحت فشار، مشروعیت خود را سرعت از دست بدهد. جمهوری وایمار آلمان (۱۹۱۹-۱۹۳۳) را می‌توان نمونه‌ای از مورد نخست و جمهوری چهارم فرانسه (۱۹۴۶-۱۹۵۸) را نمونه‌ای از مورد دوم نام برد.

آنچه این موضوع نشان می‌دهد این است که اگر شکاف بین فرایند اجتماعی شدن و واقعیت هرگز برطرف نشود یا بسیار زیاد شود، نظام سیاسی زیر فشار فرایندهای قرار می‌گیرد و ممکن است سقوط کند یا دست‌کم دستخوش دگرگونی مهمی شود. می‌توان استدلال کرد که این بخشی از تبیین رخدادی است که در اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ و در شوروی سابق داده است. در واقع، در سال ۱۹۹۰ پیش از یکی شدن دو آلمان، گزاره‌هایی از آلمان شرقی حاکی از آن بود که می‌بایست در نظام آموزشی اصلاحات عمده‌ای صورت پذیرد تا این نظام بتواند تصویر «قدیم» غرب را کسب

بگذارد و خود را با جانشین «جدید» آن انطباق دهد. کودکان کم‌سال‌تر در پذیرش تغییراتی که رخ داده بود با دشواری رویه رو بودند، چون این تغییرات با بسیاری از آنچه به آنها آموخته شده بود تناقض داشتند. بویژه سازگاری روانی لازم برای تغییر تصویر حزب کمونیست و رهبرانش از تصویری خوب به تصویری بد قابل ملاحظه بود.

نقد نظریه اجتماعی شدن سیاسی

یک انتقاد عمده از اجتماعی شدن سیاسی این است که بسیاری از تحقیقات در مورد آن تا اندازه زیادی متمرکز بر تجربه آمریکایی و بنابراین قوم‌مذازنه است. این انتقاد تا اندازه‌ای قانع‌کننده است، بویژه هنگامی که در ارتباط با تغییر کارکردگرایانه^۱ باشد که معمولاً می‌کوشد نوعی برتری ذاتی را در نظام سیاسی آمریکا نشان بدهد؛ اما در نهایت به چیزی بیشتر از یک هشدار نمی‌انجامد مبنی بر اینکه نباید فرض کرد که تجربه آمریکا عمومیت دارد. با این حال، این خود به انتقاد مهمتری منجر می‌گردد که عبارت است از اینکه چون بخش عمده‌ای از تجربه آمریکا تجانس گسترده‌ای را نشان می‌دهد، این مسأله که اجتماعی شدن سیاسی متغیر یا چند پاره بیشتر یک فرهنگ سیاسی هم‌ساز به وجود می‌آورد و نه متجانس، به اندازه کافی در نظر گرفته نشده است. حتی از این مهتر همان‌گونه که قبلاً بحث شد این امر دشواریهای خاصی را در ربط دادن اجتماعی شدن سیاسی با دگرگونی در جامعه ارائه می‌کند.

دیوید مارش^۲

می‌شود بیشتر تحقیقات درباره اجتماعی شدن سیاسی بر فرایند اجتماعی شدن متمرکز گردیده‌اند، نه بر نتایج آن؛ به سخن دیگر، تأثیر اجتماعی شدن در رفتار سیاسی و نظام سیاسی مسلم فرض شده است. او همچنین استدلال می‌کند که در این تحقیقات معمولاً فرض بر این است که ارزشها و نگرشهای بزرگسالان اساساً نتیجه اجتماعی شدن دوران کودکی هستند و اینکه عقیده فردی اثری جمعی در عملکرد سیاست دارد. او همچنین می‌گوید که عوامل شخصی یا موقعیتی که در آن زمان مؤثر بوده‌اند کمتر در نظر گرفته شده یا بکلی نادیده گرفته شده‌اند. سرانجام، مارش بدروستی از نبود کلی مطالعات طولی